



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های اعتقادی

کتاب دهم



فهرست مطالب

- شبهه ۱: دین چگونه بشریت را نجات میدهد؟ ۳
- شبهه ۲: آیا امام زمان (عج) نیز در زمان غیبت مانند دیگران به نیازهای مادی انسان (مثل خوردن و خوابیدن و ...) نیاز دارد؟ ۶
- شبهه ۳: در یک سایت اهل سنت درج شده: چرا امامان کتابی در تفسیر، جهان بینی، احکام، تاریخ اسلام، عرفان و ... ننوشتند تا مانع از تحریف عقاید و معارف آنها شود و چراغ راه آیندگان نیز باشد؟ ۷
- شبهه ۴: می گویند دانش آموزی از معلمی پرسید: مگر خداوند شیطان را به خاطر نافرمانی از بهشت اخراج نموده بود، پس چطور دوباره وارد بهشت شد تا آدم و حوا را فریب دهد؟ و معلم از جواب واماندا! پاسخ چیست؟ (تکرار به دلیل تقاضای بسیار) ۸
- شبهه ۵: در منابع اسلامی می خوانیم که خدا انسان، طاووس یا ... را خلق نمود، گویی که برای هر کدام فکری کرده و سپس آن را خلق کرده است، در حالی که علم ثابت کرده که جهان از انفجار اولیه و تکامل تدریجی به وجود آمده است...، لطفاً علمی پاسخ دهید. ۱۰
- شبهه ۶: زمین به نور خدا روشن می شود یعنی چه، در حالی که می دانیم زمین به نور خورشید روشن می شود؟ ۱۲
- شبهه ۷: می گویند شیعیان امامت را بالاتر از نبوت و به همین دلیل مقام حضرت علی (ع) را بالاتر از پیامبر اکرم (ص) می دانند؟ آیا چنین است؟ ۱۳
- شبهه ۸: شیعه امام را بالاتر از نبی می داند و این که می گوید پیامبر اکرم (ص) نیز امام بوده است. در حالی که در هیچ منبعی ذکر نشده است؟ ۱۴
- سوال ۹: راه رسیدن به یقین قلبی، به گونه ای که خدا را حاضر بینیم چیست؟ ۱۶
- شبهه ۱۰: عصر جاهلیت و بت پرستی به پایان رسیده است، پرستش غیر خدا در عصر حاضر چگونه می شود، در حالی که کلاً پرستش نفی شده و اعتقاد خرافی محسوب می گردد؟ آیا امروزه مصادیقی دارید؟ ۱۹
- شبهه ۱۱: اگر گفته شد مسیحیت دین مهربانی است، پس چرا ما مسیحی نشویم، چه پاسخی دهیم؟ ۲۳
- سوال ۱۲: حضور ارواح در عالم برزخ و رجوع آنها به دنیا و اطلاع از خانواده و عزیزان چگونه است؟ ۲۵
- شبهه ۱۳: اگر مقدرات سال آینده در شب قدر رقم می خورد، پس تکلیف اختیار انسان در طی سال چه می شود؟ ۲۷
- سوال ۱۴: چرا به رغم روشنی، مبرهن و مستدل بودن توحید، قرآن، ولایت و ولایت فقیه، نه تنها همگان نمی پذیرند، بلکه بسیاری مخالفت یا دشمنی نیز می کنند؟ ۲۹
- سوال ۱۵: رابطه ی بین واجب الوجود یعنی وجود مطلق و محض و ممکن الوجودها چگونه است؟ ۳۱
- سوال ۱۶: در مورد «بی نهایت» بودن خدا توضیح دهید. آیا مکانی است؟! ۳۲

شبهه ۱۷: در قرآن کریم مکرر به ترس از خدایی که مهربان، عاشق و معشوق است تأکید شده و برخی چنان می گویند که سبب فرار می شوند، از سوی دیگر می فرمایند به او توکل کنید، به او پناه ببرید و ...؟..... ۳۳

شبهه ۱۸: خدایی که خیر محض است و از او شرّی صادر نمی گردد، چگونه «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» دارد و هر کسی را بخواهد گمراه می کند؟..... ۳۵

شبهه ۱۹: دوستی می گوید: توحید و معاد را قبول دارم، اما در خصوص نبوت، عقل می تواند قبول یا رد نماید و در اینجا بحث دین مطرح می شود. دین را نیز باید بررسی کرد، لذا به مباحثی چون برده داری و ... کشیده شد؟..... ۳۷

سوال ۲۰: آیا امامان معصوم ما امام جنیان نیز می باشند؟ دلایل محکمی بیاورید. آیا اعتقاد داشتن یا نداشتن به این موضوع مهم است؟..... ۳۹

شبهه ۲۱: سؤال این است که روح پس از مرگ کجا می رود و قرار است چگونه زندگی کند؟ چون من واقعاً جهنم را رد می کنم. به نظرم پس از مرگ یک زندگی دیگری هست که عذابی در آن وجود ندارد و نظریه جهنم نیز صرفاً برای ترساندن مردم بیچاره بوده است. ۴۰

شبهه ۲۲: مگر حیات برزخی غیر مادی نیست؟ پس دستوراتی مانند زیارت قبور در شب جمعه یا کراهت شبانه به قبرستان رفتن و ...، چه معنا و مفهومی دارد؟..... ۴۳

شبهه ۲۳: چرا هیچ نشانه‌ی مستقیمی از وجود خدا نیست؟ چرا پرسیدن در مورد خدا و وجودش حرام است؟..... ۴۵

شبهه ۲۴: آیا می توان گفت که وقتی به خود می نگریم و می بینیم که علم ما از خودمان نیست و طبق بطلان تسلسل باید کسی باشد که علمش از خودش باشد، پس خدا علیم است؟..... ۴۷

شبهه ۲۵: مگر نمی گوئیم که هر کس از دنیا برود، خوب یا بد اعمالش به همراهش هست، پس تلاوت قرآن، فاتحه، یا خیرات و ... چه فایده‌ای برای مُرده دارد؟..... ۴۸

شبهه ۲۶: لطفاً بفرمائید چگونه با ادله عقلی می توان یگانگی و توحید ذاتی خدا را ثابت کرد - البته به جز وحدت قوانین؟..... ۵۰

شبهه ۲۷: چرا با اینکه خداوند سرانجام و عاقبت همه‌ی انسان‌ها و جهان را می داند، دنیا را آفرید؟ و با اینکه می دانیم سرنوشت و تقدیر همه‌ی ما در دست خداست ولی چیزهایی مثل توبه، آرزو، اراده، دعا، حاجت، نیت و... برای انسان وجود دارد؟..... ۵۲

شبهه ۲۸: بحث لزوم وجود امام در جامعه چگونه با بحث غیبت قابل جمع است یعنی اگر امامان قبل نیز غایب می شدند و مردم مثل الآن از طریق علما به جواب سؤالات خود می رسیدند چه مشکلی پیش می آمد؟..... ۵۴

شبهه ۲۹: در درون اتم پروتون‌هایی وجود دارد که هر وقت می خواهند به وجود می آیند و نابود می شوند که به آن «مکانیک کوانتوم» می گویند و قوانین طبیعت نیز به ما می آموزد تمام جهان می تواند مانند پروتون‌ها به وجود بیاید بلکه برای پیدایش هم نیازمند علت نیستند ... به نظر من، هیچ خدایی وجود ندارد..... ۵۷

شبهه ۳۰: ضرورت عبادت چیست؟ آیا اگر کسی عبادت نکند، مورد غضب خداوند قرار می گیرد و به جهنم می رود؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، آیا چنین عکس‌العملی از طرف خداوند منطقی و عادلانه است؟..... ۵۹

شبهه ۱: دین چگونه بشریت را نجات میدهد؟ (مشهد) (۳ مرداد ۱۳۸۹)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

دین، یعنی برنامه و روش زندگی و ادیان یا الهی هستند و یا بشری (که به آن مکتب نیز اطلاق می‌شود). لذا هیچ بشری بی‌دین نیست. اگر تابع دین الهی نشد، حتماً تابع دین بشری خواهد بود. پس ابتدا باید توجه کنیم که آیا ممکن است بشر بدون دین الهی به خوشبختی برسد یا خیر؟ بلکه، ضرورت نیاز او به دین الهی، اجتناب ناپذیر است.

شکی نیست که نجات بشریت مستلزم علم جامع و کامل از سویی و التزام عملی به علم از سوی دیگر می‌باشد.

بشری که نمی‌داند، نمی‌تواند مدعی گام برداشتن بر صراط مستقیم باشد و امید به نجات و فلاح او نیز توهمی بیش نیست. بشری که علم ندارد، ناچار است بر اساس فرضیات پیش رود و فرضیات نیز چیزی بیش از «گمان» نیست و گمان نیز هیچ گاه نمی‌تواند جایگزین علم شده و انسان را از گرفتاری‌ها، منجلاب‌ها و مهلکات مسیر نجات داده و به کمال و خوشبختی برساند. چنانچه می‌فرماید:

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - ۳۶)

ترجمه: و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند (در حالی که) گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)! به یقین، خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است.

آری، هنگامی که بشر نتوانست به حقایق عالم دست یابد، به سوی گمانه‌زنی می‌رود و بر اساس گمانه‌ها «ظن»ها از طرف خودش برای جهان اول و آخر تعریف می‌نماید و بر اساس این تعریف کذب، قانون و برنامه‌ی رسیدن تدوین می‌کند و در واقع یک دینی با دست خود می‌سازد. اما این دینی که او از ناحیه‌ی خود ساخته است، هیچ تطابقی با واقعیت‌ها ندارد. لذا فقط یک «اسم» است، بدون مسمی و بدون واقعیت. مانند بت‌های گوناگون مثل بت باران، بت سعادت، بت پیروزی و ... دیروزی و «ایسم»های امروزی. اینها فقط «اسم» هستند.

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (النجم - ۲۳)

ترجمه: اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسمی)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است!

اولین گام علم واقعی که موجب خوشبختی می‌گردد، همان «خودشناسی» است. بشر باید بداند که کیست؟ از کجا آمده است؟ در کجا قرار دارد؟ و به کجا می‌رود؟ لذا اگر واقعیت و حقیقت این امور را فهمید و توانست پاسخ صحیحی به آنها بدهد، نوبت به «پس چه باید کرد و چه نباید کرد می‌رسد» و اگر به آن نیز وقوف و اشرافی علمی یافت، می‌تواند راه درست سعادت را نیز بشناسد و در آن گام بردارد.

اول و آخر عالم هستی و حیات از دو حال خارج نیست. یا عالم هستی به صورت اتفاقی به وجود آمده است و هیچ حیات، علم و حکمتی بر آن حاکم نیست، از ناکجا آباد آمده و به ناکجا آباد می‌رود؟ که در این صورت بشر به هیچ وجهی و با هیچ آئینی به امنیت و خوشبختی نمی‌رسد و امیدهای واهی او به خوشبختی نیز ظن و گمانی بیش نیست! و یا چنانچه عقل و علم حکم می‌کند، جهان آفریده است و آفریننده‌ای علیم، حکیم و قادر دارد؟ که در این صورت خود باید علوم لازم را به بشر منتقل نماید و راه سعادت را نیز به او نشان دهد. چنانچه می‌فرماید:

«افْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (العلق - ۳ تا ۵)

ترجمه: بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است * همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود * و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد!

اولین و اصلی ترین علمی که خداوند به وسیله «عقل» - «قلب - فطرت» و «وحی» و نیز قلم صنع خودش (جهان آفرینش) به بشر تعلیم داد این است که انسان ضعیف، نیازمند و پرستنده، بداند که هیچ «اله» و «معبودی» به جز «الله» وجود ندارد و لذا نباید نیاز به وابستگی و تعلق خود را با بندگی غیر پاسخ دهد:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» (محمد ص - ۱۹)

ترجمه: پس بدان که اله (معبودی) جز «الله» نیست.

این علم که حاصل شد، هدفمندی و وابستگی انسان نیز به سوی سعادت شکل می گیرد. چرا که او دیگر می داند از کجا آمده «انا لله» و به کجا می رود «انا الیه راجعون» و صاحب اختیار و تربیت کننده او و عالمیان کیست؟ «رب العالمین».

از این رو در کوران زندگی و عرصه ها و ابعاد گوناگون فردی و اجتماعی آن در «چه کنم؟» مات و مبهوت نمی ماند. هدف های کاذب برای خود بر نمی گزیند. به «باید و نباید» های منطبق با نفس خود یا حتی نفس دیگران که به زور به او القا کرده و یا وادارش می نمایند متعهد نگردیده و تن نمی دهد و با علم، بینایی و بصیرت کامل قدم برمی دارد و به مقصد و سعادت می رسد.

دقت شود که اگرچه بشر با شناخت بسیار محدودی که به طبیعت پیدا کرده است، به خرده علمی نیز دست یافته و به آن می نازد و گمان (ظن) دارد که چون اندکی به علوم دست یافته است، همه چیز را می داند و یا می تواند بداند و دیگر نیازی به خالقش یا فرستادگان و هادیان او ندارد و همه ی آنها را به خاطر همین خرده علم و دریایی از ظن و گمان واهی خود مسخره می کند:

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» (عافر - ۸۲)

ترجمه: هنگامی که رسولانشان دلایل روشنی برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می شمردند) ولی آنچه را (از عذاب) به تمسخر می گرفتند آنان را فراگرفت.

اما حقیقت این است که بشر نه همه چیز را می شناسد و نه می تواند بشناسد. مگر آن که به او شناسانند. و این چنین در صراط هدایت و سعادت قرار می گیرد:

«وَ يَرْى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سبأ - ۶)

ترجمه: کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند.

اما صرف علم نیز برای سعادت کفایت نمی نماید. چه علم طبیعی و دنیایی و چه علم الهی راجع به طبیعت و غیرطبیعت و دنیا و آخرت و انسان. چنانچه بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی از علم به عنوان ابزاری برای سلطه استفاده نمودند و بسیاری از آگاهان به علوم الهی نیز در مسیر انحراف، فریب و چپاول مردم گام برداشتند. بلکه «علم» ضمانت اجرا هم می خواهد که آن «ایمان» است. و علم و ایمان نیز فقط در سایه دین الهی که از طرفی تبیین عالم هستی و مبدأ و هدف آن است و از سوی دیگر تعلیم و بیان چه باید کردها و چه نباید کردها می باشد، محقق می گردد. لذا شاهدیم که قرآن مکرر به «ایمان و عمل صالح» به صورت توأمان تأکید دارد.

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره - ۸۲)

ترجمه: و آنها که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، آنان اهل بهشتند و همیشه در آن خواهند ماند.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلِيلٌ» (النساء - ۵۷)

ترجمه: و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، به زودی آنها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است همیشه در آن خواهند ماند و همسرانی پاکیزه برای آنها خواهد بود و آنان را در سایه‌های گسترده (و فرح بخش) جای می‌دهیم.

... و بیش از ۵۰ آیه دیگر در تأکید ضرورت «ایمان و عمل صالح» که فقط در پرتو دین حق محقق می‌گردد.

پس اگر بشر به جای تکیه بر خرده علم و نیز ظن و گمان خود که از روی هوای نفس است، با چراغ عقل و وحی گنجینه‌ی علم الهی و خلیفه‌ی او در زمین گردد و بر اساس اوامر او که خالق و عالم همه چیز است و از همه‌ی تأثیر و تأثرها باخبر است و راه نجات بشر را نه این که فقط می‌داند، بلکه خود وضع کرده است گام بردارد، در راه «ایمان و عمل صالح» گام برداشته و یقیناً در دنیا و آخرت به سعادت می‌رسد.

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۲: آیا امام زمان (عج) نیز در زمان غیبت مانند دیگران به نیازهای مادی انسان (مثل خوردن و خوابیدن و ...) نیاز دارد؟ (تهران) (۱۷ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال همه‌ی رسولان و هادیان بشر را از میان و از جنس خودشان برگزید و ارسال نمود تا هدایت، الگوپذیری و اطاعت برای بشر سهل و ممکن باشد:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران - ۱۶۴)

ترجمه: خداوند بر اهل ایمان مَنّت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از آلائش و نقص پاک گرداند و احکام شریعت و حقایق حکمت را به آنان بیاموزد، هر چند از پیش، گمراهی آنان آشکار بود.

لذا برای این که از سویی انسان‌های عوام با دیدن علم، قدرت، هیبت، عظمت، معجزات و سایر کمالات انبیای الهی گمان نکنند که شاید او از جنس بشر نیست و متفاوت است و از سوی خناسان جوساز، مفتری و شایعه پراکن، به دیگران القاء نکنند که او بشر نیست، پس نمی‌تواند نیازهای ما را درک نماید، مؤکداً به همه‌ی رسولان گرامی خود امر فرمود تا تصریح نمایند که بشری مانند آنها هستند:

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (ابراهیم - ۱۱)

ترجمه: رسولان باز به آنها (کافران) پاسخ دادند که، آری ما هم مثل شما بشری بیش نیستیم ولیکن خدا هر کس از بندگان را بخواهد به نعمت نبوت مَنّت می‌گذارد (و به وحی خود برمی‌گزیند) و ما را نرسد که آیت و معجزی الا به اذن و دستور خدا بیاوریم. مؤمنان باید به خدا در هر حال توکل کنند.

و باز برای این که نگویند: لابد این پیامبر آخرالزمان که دینی جهانی آورده است، متفاوت است، به ایشان نیز امر فرمود تا تأکید نماید بشری مانند سایر آحاد بشر است:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (الکهف - ۱۱۰)

ترجمه: بگو من فقط بشری هستم همانند شما، که به من وحی می‌شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) و نیز حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه‌الشریف) نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشند. ایشان نیز بشری مانند سایر آحاد بشر و اولاد آدم ابوالبشر هستند. دارای جسم و روح می‌باشند، لذا همه‌ی نیازهای مادی بشر (مثل خوردن، خوابیدن، پوشیدن و ...) در ایشان نیز وجود دارد و در بشر بودن ایشان فرقی بین دوران غیبت و ظهور نیست.

زندگی ایشان چه در غیبت و چه در ظهور مانند زندگانی پیامبر اکرم و سایر معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) است. اگر آنها غذا می‌خورند، می‌خوابند، بیمار می‌شدند، بهبود می‌یافتند، در مسکنی مأوا برمی‌گزیدند، به جنگ می‌رفتند، شاد یا غمگین می‌شدند، از خوف خدا اشک می‌ریختند، شناخته شده و ناشناس به مستمندان و نیز متوسلین به درگاهشان رسیدگی می‌نمودند و ...، امام زمان (عج) نیز همین‌طور می‌باشند.

شبهه ۲: در یک سایت اهل سنت درج شده: چرا امامان کتابی در تفسیر، جهان بینی، احکام، تاریخ اسلام، عرفان و ... نوشتند تا مانع از تحریف عقاید و معارف آنها شود و چراغ راه آیندگان نیز باشد؟
(آذربایجان) (۲۱ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

با توجه به تکرار نشر و فرافکنی این سؤال و غالباً به شکل «شبهه» در برخی از سایتها، لازم است به نکات ذیل دقت کافی شود:

الف - انبیاء^(ع) یا ائمه^(ع) اطهار^(ع)، نویسندگان یا کارشناس موضوعی یک یا دو یا چند مقوله نیستند که بنشینند در چند مورد کتاب بنویسند و آنها را نشر دهند تا معارفشان منتشر شده و به آیندگان برسد. بلکه آنان مخازن علم الهی و معادن وحی و امامان و پیشوایان جامعه بشریت هستند و گفتارها، رفتارها، بیانات و همه افعال و حالاتشان کتاب معرفت است و منتشر نیز شده است.

ب - چرا ما باید گمان کنیم که الزاماً «کتاب»، یعنی چند سطر نوشتاری که در صفحاتی درج شده و تحت عنوانی میان دو جلد قرار گرفته باشد؟! مثلاً اگر کسی بخواهد «هستی» را مطالعه کند، کدام کتاب را به جز کتاب خلقت را میخواند؟ همه فرمایشات و زندگی و سیره آن بزرگواران «کتاب» است و منتشر شده و در اختیار همگان قرار دارد. مضافاً بر این که ائمه اطهار^(علیهم السلام) شاگردان بزرگی تربیت کرده اند که آنان نیز قلم، قدم، افعال و حالاتشان کتاب است و بعضاً معارف اخذ شده از نبی اکرم^(ص) یا ائمه اطهار^(ع) را موضوع بندی کرده و در قالب کتاب به رشته تحریر درآورده اند.

ج - هر چند کتبی منسوب به برخی از ائمه^(ع) نیز نام برده اند و اغلب مانند صدها هزار عنوان کتاب دیگر، در جنگها، اختناکها و ... نابود شده است. اما مگر معارفی که هم اکنون در دست شیعه و سنی هست، از غیب وحی شده است؟ این معارف هر کدامشان که درست است، از ناحیه ایشان نشر یافته و امروز مورد بهره‌وری دانشمندان و عوام قرار می‌گیرد.

د - برادران اهل سنت ما، پس از قرآن کریم که کلام وحی است، چه کتابی معظمتر، کاملتر و ژرفتر از «نهج البلاغه» که مجموعه‌ای از سخنان، تفسیرها، تاریخ، احکام، دستورالعملها، حکمتها، خطبه‌ها و نامه‌های حضرت علی^(علیه السلام) است، جستجو می‌کنند؟ اگر به هر دلیلی نسبت به تشیع گرایش ندارند، مانعی نیست. می‌توانند این کتاب را به عنوان «معارف منتشره‌ی چهارمین خلیفه‌ی خود» مورد مطالعه قرار دهند. یا چه کتابی در اصول عقاید، احکام، اخلاق و عرفان، عمیقتر و ژرفتر از «صحیفه‌ی سجادیه» می‌یابند و چه مجموعه‌ای از معارف اسلامی در زمینه‌های متفاوت: جهان بینی، فلسفه، تاریخ و ... از اصول کافی می‌خواهند که اغلب مباحث امام باقر و امام صادق^(علیهم السلام) است.

ه - اگر بهانه نمودند که «خیر. ما اینها را قبول نداریم، باید کتابت و قلم شخص آن‌ها موجود می‌بود»، توجه داشته باشید که فقط بهانه است. مگر ما بقی علوم (تجربی، ریاضی، نجوم، فلسفه و ...) را به قلم کاشف و نویسنده مطالعه کرده و می‌کنند؟! اصلاً مگر «قرآن» کریم را به قلم نویسنده می‌خوانند و یا حتی پیامبر^(ص) برای آنها کتابت نموده است؟ از آنها بپرسید: قرآن از چه طریق به شما رسیده است؟ و یا ملاک قبول یا رد «کتابت نویسنده» است، یا عقل؟! اگر ملاک دست خط بود، پیامبر اکرم^(ص) خود قرآن کریم را می‌نوشتند.

و - دقت شود که کتاب و کتابت، الزاماً ۳۰۰ صفحه در یک موضوع و یک یا چند جلد نیست. هر یک حدیث و روایتی خود یک صفحه یا چند سطر کتاب است. لذا سؤال اینجاست که آیا آن معارف به آیندگان و به دست ما نرسیده است؟! خوب با آن‌ها چه کردیم، که اگر کتابی به قلم آن‌ها می‌بود چه می‌کردیم؟!

در خاتمه آن‌ها نیز دقت کنند، به هیچ یک از دانشمندان اهل تسنن یا تشیع، وحی نازل نشده است و هر چه می‌گویند، از معارف منتشر شده‌ی آنان اخذ شده است. لذا بیانات و نوشته‌هایشان و همچنین اعمالشان یا باید منطبق با اصول بیان شده‌ی آنان و وحی و عقل باشد، یا برداشت شخصی و احیاناً بر اساس هوای نفس و منافع شخصی و حزبی است. در اینجا نیز «عقل» ملاک خوبی است.

شبهه ۴: می‌گویند دانش‌آموزی از معلمی پرسید: مگر خداوند شیطان را به خاطر نافرمانی از بهشت اخراج نموده بود، پس چطور دوباره وارد بهشت شد تا آدم و حوا را فریب دهد؟ و معلم از جواب واماندا! پاسخ چیست؟ (تکرار به دلیل تقاضای بسیار) (تهران) (۷ بهمن ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه شک نداریم که هیچ دانش‌آموزی از معلمش چنین سؤالی نکرده است و این قصه‌پردازی‌ها فقط روش تبلیغ و القای شبهه است، که ابتدا توسط یک سایت مطرح شد و سپس در سایت‌های مشابه و توسط ایمیل‌ها فرافکنی شد، اما چنین فرض می‌کنیم که در هر حال یک سؤال یا شبهه‌ای است که برای اذهان بسیاری مطرح شده و پاسخش لازم است.

دقت شود که در ادبیات قرآن کریم، واژه‌ی «جنت»، به معانی و تعابیر گوناگونی به کار رفته است که از آن جمله «جنت المآواء» - بهشت جاوید» - «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ (الرحمن، ۶۲) - جنت برزخی که قبل از جنت اخروی است» و در نهایت «باغ و بوستان دنیوی (کهف، ۳۹)» که به آن نیز جنت گفته می‌شود. چنانچه ما نیز در ادبیات فارسی اگر با طبیعت زیبا، جنگل و گلستان و ... مواجه شویم، می‌گوییم: عجب بهشتی است؟! یا می‌گوییم: بهشت روی زمین است.

بهشتی که آدم و حوا و دیگران در آن جای داشتند، بهشت اخروی که در قیامت برپا خواهد شد نبوده است. بهشتی که می‌فرماید:

«وَأَزَلَقْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ» (ق - ۳۱)

ترجمه: روزی که بهشت را به نزدیک متقین می‌آورند به فاصله‌ای که دور نباشد.

بدیهی است که بهشت اخروی، جایگاه امن، آسایش، خلود و جاودانگی و نعمت بی‌پایان برای متقین است. چنانچه فرمود:

«وَسَيُوقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» (الزمر - ۷۳)

ترجمه: و کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند دسته دسته به سوی بهشت رانده می‌شوند تا وقتی که نزدیک آن شوند درهایش گشوده می‌شود و خازنانش به ایشان گویند سلام بر شما که پاک بودید پس برای همیشه داخل بهشت شوید.

از چنین بهشتی اساساً کسی اخراج نمی‌شود که بخواهد بعداً برگردد یا برنگردد. آنجا، نگرانی و خوف از مرگ، اخراج یا اتمام هم وجود ندارد و جایگاه شیاطین جن و انس نیست. این «جنت» در قیامت برپا می‌شود و اهلش بدان وارد شده و برای همیشه در آن می‌مانند.

بلکه، آن بهشتی که آدم و حوا و ملائک و ابلیس و ... در آن راه داشته یا آمد و شد داشتند، بهشت برزخی است. خواه در خارج از زمین باشد و یا روی همین زمین باشد. چنانچه خداوند متعال فرزندان آدم را در موقعیت اولیه او قرار می‌دهد و سپس می‌فرماید مواظب باشید و کاری نکنید که شیطان شما را هم مثل آنها فریب دهد:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ آبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَتَزَعُ عَنْهُمَا لِيَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْتَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأعراف، ۲۷)

ترجمه: ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، لباس ایشان را از تنشان می‌کند تا عورت‌هایشان را به ایشان بنمایاند، شیطان و دسته‌ی وی شما را از آنجایی می‌بینند که شما نمی‌بینید، ما شیطان‌ها را سرپرست کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

نتیجه آن که بهشت آدم و حوا علیهم السلام در ابتدا، آن بهشت موعود و اخروی نبوده است که شیطان از آن اخراج شده و دوباره به آن برگردد. دقت شود که عالم آخرت نتیجه‌ی همین عالم است. اهل جهنم در همین عالم در احاطه‌ی جهنم قرار می‌گیرند و اهل بهشت نیز در همین عالم در صراط مستقیم و بهشت زمینی قرار می‌گیرند و در عالم آخرت به کنه و ملکوت همین دنیا می‌رسند و در جهنم یا بهشت اخروی جای می‌گیرند. لذا در همین عالم و طول حیات، انسان‌ها مکرر وارد جهنم می‌شوند و سپس با توبه و بازگشت، از آن خارج می‌گردند و مکرر وارد بهشت می‌شوند و با گناه و معصیت از آن خارج می‌شوند. چون بهشت و جهنم دنیا و برزخ، ورود و خروج دارد. پس برای شیطان هم دارد. و فقط بهشت اخروی است که هیچ مرگ، اخراج یا فنایی در آن و نعماتش نیست. لذا در آن جا جایی هم برای نگرانی، ترس، خوف، غصه، پیری، استهلاک و ... وجود ندارد. چنانچه فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّيْنَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (الأنبياء، ۱۰۱ تا ۱۰۳)

ترجمه: و کسانی که درباره‌ی آنها از جانب ما قلم به نیکی رفته از جهنم دور شوند * و حتی زمزمه‌ی آن را نشنوند و در آنچه دل‌هایشان بخواهد جاودانند * وحشت بزرگ قیامت غمگینشان نکند و فرشتگان به استقبالشان آیند که این روزی است که به شما وعده می‌دادند.

www.x-shobhe.com

شبهه ۵: در منابع اسلامی می‌خوانیم که خدا انسان، طاووس یا ... را خلق نمود، گویی که برای هر کدام فکری کرده و سپس آن را خلق کرده است، در حالی که علم ثابت کرده که جهان از انفجار اولیه و تکامل تدریجی به وجود آمده است...، لطفاً علمی پاسخ دهید. (کانادا) (۳۱ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از ورود به بحث از زوایای مختلف، لازم است به چند نکته‌ی مهم که خود بخشی از پاسخ نیز قلمداد می‌گردد توجه نماییم:

الف - اثبات این که جهان از انفجار بزرگ اولیه «بیگ بنگ» به وجود آمده، یا هر موجودی دفعتاً به عنوان یک ماهیت مستقل و کامل به وجود آمده، یا تصادف اولیه و سپس تصادفات بعدی صورت پذیرفته و ...، هیچ کدام دلیلی بر نفی وجود خداوند متعال و منافی اصل توحید نیست.

ب - قرآن کریم نیز نه تنها هیچ کجا به خلق دفعی یک موجود «غیر از صادر اول که توضیح داده خواهد شد» اشاره‌ای ننموده است، بلکه عالم خلق را عالم تدریج معرفی نموده است. پس نظریه‌ی تکامل حرف جدیدی نیست و اگر قرآن کریم و معارف اسلامی را با درایت و نه با لجاجت مورد مطالعه قرار می‌داد، بسیار پیش از اینها به تدریجی بودن عالم خلقت پی‌می‌برد. چنانچه فرمود: از خاک، انسان را خلق کردم. و چگونگی تغییر و تحول تا پدید آمدن انسان را از نطفه‌ای آغاز نمود که از خون به وجود می‌آید، سپس مراحل علقه (خون بسته)، مضغه (چیزی مانند گوشت له شده)، عظام (استخوان)، لحم (گوشت) و ... را پشت سر می‌گذارد و در آخر نیز خلقتی دیگر (یعنی مادی نیست) در او ایجاد شده و روح حیات در او دمیده می‌شود.

ج - فرضیه یا نظریه‌ی انفجار بزرگ «بیگ بنگ»، به عنوان آغاز پیدایش، هنوز به اثبات نرسیده است و اگر به اثبات نیز برسد، در خصوص آغاز پیدایش عالم ماده است و در عین حال منافاتی با «توحید» ندارد.

باید دقت نماییم که اگر مقصود این نظریه، چگونگی آغاز خلقت و به ویژه آغاز خلقت جهان مادی باشد، می‌تواند صحیح باشد، اما اگر منظور آغاز «هستی» به معنای مطلق آن است، یعنی «هیچ چیزی وجود نداشته و سپس یک انفجاری رخ داده و هستی پیدایش یافته است»، نظریه‌ای است که بطلان آن در خودش وجود دارد. چرا که در عدم، انفجاری پدیدار نمی‌گردد و عدم با عدم تصادف نمی‌کند. بالاخره چیزی باید باشد که به ناگاه منفجر شده و حرارت را به وجود آورد و از آن انرژی پدید آید و از آن کوارت‌ها و سپس اتم‌ها پدید آیند و ...، تا میدل به سیارات شوند و آنها از هم دور شده و میدان‌های مغناطیسی پدید آید. پس فرض پیدایش «هستی» از «نیستی» اساساً مردود است. به هر شکلی که تصور شود و هیچ نمونه‌ای هم نداشته و نخواهد داشت که به عنوان «دلیل» ارائه شود.

د - اما اگر منظور از انفجار اولیه، یا پدید آمدن نوری که همه چیز به واسطه‌ی نور «وجود» او وجود یافته باشند، الزاماً یک پدیده‌ی مادی نباشد، اسلام نیز غیر از این چیزی نفرموده است. خدا بود و هیچ چیز دیگری نبود و آفرینش را آغاز نمود، بدون هیچ وسیله، ابزار یا الگوی قبلی ... (نهج البلاغه، خ ۱)

پس تا اینجا نتیجه گرفتیم که باید خلق اولی وجود داشته باشد. ماده‌گراها نیز به جز این نمی‌گویند. آنها نیز مدعی هستند که خلق اولی به وجود آمد و سپس تکثیر یافت. منتهی چون نمی‌خواهند به خالق همان خلق اول اذعان کنند، نظریه‌ی انفجار در عدم یا تصادف عدم با عدم را مطرح کرده‌اند که مردود است. عالم هستی در نظر آنان مانند یک کتاب بدون جلد، اول و آخر ندارد. اما در عین حال محصول همان انفجار را یک نور می‌دانند که از آن به انرژی یا حرارت نیز توصیف می‌کنند.

از پیامبر اکرم^(ص) نیز در خصوص خلق اول [که به آن صادر اول نیز اطلاق می‌شوند] سؤال کردند، فرمود: «اول ما خلق الله نوری» - اول چیزی که خدا خلق کرد، نور (وجود) من بود. یعنی «مخلوق کامل».

ه - عمده‌ی خطاهای بشر در شناخت خداوند متعال از آنجا ناشی می‌شود که می‌خواهد او را نیز مانند دیگر موجودات «تصور» کند! و چون به تصور نمی‌آید، او را موجودی مانند دیگر موجودات، منتها بزرگتر و

قدرتمندتر فرض می‌کند و سپس دچار همین اشکالات می‌شود و دستیابی به کمترین کشف علمی یا حتی نظریه‌ای بی‌ثبات، موجب شک و تردیدش می‌گردد.

خداوند متعال، «هستی مطلق» و «کمال مطلق» است. و بدیهی است که «هستی یا کمال مطلق» هیچ‌گونه قید، حد، تشبیه، توصیف، تمثیل و دوئیت برنمی‌دارد، چرا که همه‌ی اینها از مشخصات وجود محدود و ناقص است.

و - اصل «هستی» برای کسی قابل انکار یا تکذیب نیست و چنانچه بیان شد، هستی محدود و ناقص و تکثیر پذیر نیست، پس «هستی مطلق - خدا» قابل انکار نیست و کشف چگونگی خلقت نیز نفی وجود خالق را نمی‌نماید. لذا اوست که تجلی می‌کند و به عدم هستی می‌بخشد.

اولین پیدایش را «خلق اول» یا «صادر اول» می‌گویند. او بدون واسطه به وجود آمده است. لذا تجلی مستقیم هستی است و به همین دلیل «خلق کامل» است. یعنی همان «نور اول»، مابقی مخلوقات نیز تجلی حق تعالی (هستی مطلق) هستند، منتهی به واسطه‌ی نور اول. مثل انعکاس نور در یک آئینه و از آن به آینه‌ای دیگر و

این همان «نور اول» است که ماده‌گراها نیز به ناچار بر وجودش و اول بودنش اقرار و اذعان کردند. منتهی چون نمی‌خواهند قدم از عرصه‌ی ماده بیرون بگذارند، به فرضیه‌هایی چون «انفجار اولیه» ای که بی‌بنیاد و اصل است و معلوم نیست از کجا و چگونه پدید آمد متوسل شده‌اند.

ز - اگر در معارف اسلامی بیان شده که خداوند متعال موجودات عالم را خلق کرده است، بدین معنا نیست که آنها را دفعتاً و بدون تدریج خلق کرده باشد، بلکه بدین معناست که ذهن گمان نکند که یا اصلاً خدایی نیست و یا اگر هست، یک بار همان «نور اول»، (صرف نظر از مصداقش که چه بوده) را خلق کرده و بعد کنار کشیده و بقیه‌ی امور خلقت به صورت خودکار «اتوماتیک» صورت می‌پذیرد. خیر. بلکه هر تغییر و تحولی به مثابه‌ی خلق جدید است که مستلزم حیات بخشی از سوی غیر است و ملکوت هر چیزی به دست اوست.

شبهه ۶: زمین به نور خدا روشن می‌شود یعنی چه، در حالی که می‌دانیم زمین به نور خورشید روشن می‌شود؟ (تهران) (۳۱ دی ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه تنها زمین، بلکه کل زمین و آسمان‌ها به نور خداوند متعال روشن می‌شود. چنانچه فرمود:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...» (النور، ۳۵)

ترجمه: خدا نور آسمان‌ها و زمین است

«نور» یکی از اسمای خداوند متعال است. از ویژگی‌های نور [چه مادی و چه غیرمادی] این است که نور به خودی خود ظاهر و پیداست و سبب پیدایش چیزهای دیگر می‌گردد. به عنوان مثال: خورشید به خودی خود پیداست و هیچ نور دیگری سبب پیدایش آن نمی‌شود، اما هر چیز دیگری به نور خورشید روشن و پیدا می‌شود.

منظور از «پیدا» یا ظاهر بودن، همیشه به چشم مادی دیده شدن نیست، بلکه «هستی یا وجود داشتن» است. وقتی می‌گوییم «چیزی ظاهر و پیدا است»، یعنی وجود و هستی دارد و وقتی می‌گوییم: «سبب پیدایش چیزهای دیگر می‌شود»، همیشه پیدایش در چشم بیننده نیست، بلکه سبب «وجود یافتن» و پیدا شدن پس از نیستی می‌گردد. لذا «خداوند نور زمین و آسمان‌هاست»، یعنی: خودش هست و سبب هستی (پیدایش) یافتن زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنها هست می‌باشد.

«نور» در عامل ماده نیز همین معنا و ویژگی را دارد، با این تفاوت که در عالم ماده اشیا هستند، منتهی چون نوری به آنها نتابیده و آن نور به چشم بیننده منعکس نشده و به اصطلاح در ظلمت قرار گرفته‌اند، به چشم ما و بسیاری از موجودات دیگر دیده نمی‌شوند و همین که نور بر آنها تافت، در چشم بیننده، ظاهر، هویدا و پیدا می‌شوند. اما «نور» در اصل حقیقت خودش به معنای «وجود و هستی» است. هستی ظاهر و پیداست و سبب پیدایش چیزهای دیگر می‌شود. خداوند «هستی مطلق» است. به غیر از او هستی دیگری وجود ندارد [چرا که دو هستی معنا ندارد. وجود دو هستی، به مثابه‌ی محدود بودن هر یک از آنهاست که خود دال بر ناقص و توأم با نیستی بودن است]. اوست که به زمین و آسمان‌ها (مخلوقات) هستی می‌بخشد و سبب ظهور و پیدایش آنها می‌شود.

شبهه ۷: می‌گویند شیعیان امامت را بالاتر از نبوت و به همین دلیل مقام حضرت علی^(ع) را بالاتر از پیامبر اکرم^(ص) می‌دانند؟ آیا چنین است؟ (۳۷ خرداد ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این که مقام «امامت» بالاتر از مقام «نبوت» است، دیدگاه شیعیان نیست، بلکه بیان خداوند خالق، علیم و حکیمی است که خود جایگاه هر مقامی را تعیین و آن را برای انسان تبیین نموده است. لذا کسانی که چنین برداشت‌هایی دارند، با فرهنگ قرآن و اسلام آشنایی ندارند و اساساً مخالفت یا گاهی دشمنی آنها با تشیع و شیعه، به دلیل همین عدم آشنایی و فقر علمی و فرهنگی نسبت به حقیقت اسلام و آیات قرآن کریم است.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که حضرت ابراهیم^(ع)، خلیل (دوست) خدا بود و به نبوت برگزیده شد و پیامبر گردید. اما پس از دو مقام «خلت» و «نبوت» به کلماتی (یعنی به اموری) آزمایش شد و چون تکامل یافت و موفق شد، به مرتبه‌ی بالاتر صعود نمود و به «امامت» برگزیده شد.

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۲۴)

ترجمه: و (به یاد آر) هنگامی که خدا ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی (امامت) خلق برگزینم، ابراهیم عرض کرد: به فرزندان من چه؟ فرمود: (اگر شایسته باشند می‌دهم، زیرا) عهد من به مردم ستمکار نخواهد رسید.

دقت شود که واژه‌ی «نبی» از نباء به معنای خبر است و کار «نبی» دریافت وحی است. اگر آن نبی به سوی قومی گسیل شود که خبر وحی را به آنان نیز ابلاغ نماید، «رسول» می‌شود. رسول یعنی فرستاده. اما کار «امام» رهبری و هدایت خلق است. جلوداری است. پیشوایی است. الگو قرار گرفتن است. لذا از «نبوت» بالاتر است.

خداوند متعال در قرآن کریم رسولان را لازم‌الاطاعة و شاهدان امت و خلق بیان نمود، اما در مورد قیامت فرمود که هر کسی با «امامش» فراخوان می‌شود.

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، ۷۱)

ترجمه: ای رسول به یاد آور روزی را که هر قومی را با امامشان دعوت کنیم. هر کس نامه‌ی دعوتش را به دست راستش دهند (به فلاح می‌رسد) آنان نامه‌ی خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید.

خداوند متعال در قرآن کریم تأکید و تصریح می‌نماید که همه‌ی اعمال انسان‌ها و حتی آثار آن اعمال را در امام جمع می‌کند و یکی از دلایل قسیم بودن امام برای جنت و نار همین است:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما مییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

آری، مقام «امامت» بالاتر از مقام «نبوت» است. اما این معنا دلیل نمی‌شود شیعه را متهم کنند که لابد مقام حضرت علی^(علیه‌السلام) را بالاتر از پیامبر اکرم^(صلوات الله علیه و آله) می‌دانند! چرا که پیامبر اکرم^(ص) هم نبی بود و هم رسول و هم امام. اما حضرت علی^(علیه‌السلام) نبی و رسول نبودند. و حضرت علی^(علیه‌السلام) هر چه دارد، به واسطه‌ی پیامبر اکرم^(ص) از خداوند متعال اخذ نموده است.

شبهه ۸: شیعه امام را بالاتر از نبی می‌داند و این که می گوید پیامبر اکرم^(ص) نیز امام بوده است. در حالی که در هیچ منبعی ذکر نشده است؟ (۱۳ شهریور ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ریشه‌ی تمامی این گونه شبهات فقط و فقط یک لجاجت بدون فکر و تأمل نسبت به واژه یا کلمه‌ی «امام» است. چرا که معمولاً شیعه این واژه را نسبت به اهل بیت^(ع) استفاده می‌کند و آنها نیز گمان می‌کنند که قبول مقام و منزلت «امامت» به مثابه‌ی قبول کردن اهل بیت^(ع) است و چون نمی‌خواهند قبول کنند، به جنگ واژه رفته‌اند! و البته توجه به این نکته‌ی مهم نیز ضروری است که به دنبال ظاهر یک واژه در قرآن یا حدیث گشتن، بدون درک هیچ معنا و مفهومی از آن نیز فقط کار وهابیت است و حتی اهل سنت نیز چنین دگم نیستند. مثل این است که بگویید پیامبر اکرم^(ص) کریم بود، سخی بود، برادر و پدر امت بود و ...، بعد بپرسند در کجای قرآن به کلمات کریم، سخی، اب و اخ تصریح شده است؟ و هیچ دقت نکنند که وقتی او خاتم‌الانبیاء، اکمل و اشرف مخلوقات، رحمة للعالمین و ... می‌باشد، لابد کریم و سخی و ... نیز هست.

الف - این که مقام امامت بالاتر از نبوت است انحصار به اعتقاد شیعه و آن هم از روی علاقه و محبت و وابستگی به اهل بیت^(ع) ندارد، بلکه هم آموزه‌ی وحی است و هم حکم عقل.

الف / ۱: خداوند متعال در قرآن کریم تصریح دارد که پس از مقاماتی چون نبوت، رسالت و خلت (دوستی خالص)، مقام «امامت» را به حضرت ابراهیم^(علیه‌السلام) عطا کرد و در این معنا شیعه و غیرشیعه هیچ اختلاف نظری با هم ندارند و بدیهی است که پس از «آزمودن»، مقام شخص موفق را تنزل نمی‌دهند، بلکه بالاتر می‌برد.

الف / ۲: خداوند متعال «امامت» را شرط تحقق رسالت قرار داد و فرمود اگر مسئله‌ی امامت و تعیین امام را ابلاغ نکنی، اصلاً رسالت را انجام نداده‌ای و هیچ چیزی ابلاغ نکرده‌ای:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...» (المائدة، ۶۷)

ترجمه: ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! ...

الف / ۳: خداوند متعال «امامت» را شرط اکمال دین و اتمام نعمت قرار داد، لذا پس از معرفی امام در غدیر (به سند اهل تشیع و تسنن) آیه‌ی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (المائدة، ۳) را نازل نمود.

الف / ۴: خداوند متعال در قیامت هر گروهی از مردمان (همه‌ی انسان‌ها) را با امامشان می‌خواند و با او محشور می‌کند، خواه امام حق باشند و یا امام باطل.

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ...» (الاسراء، ۷۱)

ترجمه: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! ...

ب - شأن نبی آگاه شدن از وحی و اخبار غیب به امر الهی است و شأن رسول ابلاغ اخبار غیب به امر الهی به مردم و بشارت و انذار آنهاست و کار امام، هدایت جامعه بر اساس وحی است. حال به حکم عقل کدام شأن بالاتر است؟

ج - بر اساس آیات قرآن کریم، از سوی خداوند برای انبیای الهی - که برخی از آنها افضل از برخی دیگر هستند - چندین مقام متفاوت به انبیا و رسولان الهی عطا شده است که جایگاه و کاربرد و وظایف هر یک با دیگری متفاوت است. مانند: «۱. مقام نبوت؛ ۲. مقام رسالت؛ ۳. مقام سلطنت و حکومت؛ ۴. مقام قضاوت؛ ۵. مقام اولوالعزم؛ ۶. مقام امامت، و مقام های دیگر.» حال این آقایانی که با واژه‌ی امام لج کرده‌اند، گمان می‌کنند که پیامبر اکرم^(ص) فاقد کدامیک از این مقامات بوده است؟ و آیا چنین نیست که اگر یکی از این مقامات را نداشته باشد، در آن مقام افضل از پیامبری که آن را داشته است نمی‌باشد و در این صورت اکمل

مخلوقات و اشرف انبیای الهی نخواهد بود؟! گروهی فقط نبی بودند، گروه دیگری هم نبی و هم رسول بودند، گروهی از انبیای الهی به سلطنت و حکومت نیز رسیدند، گروهی دیگر امر مهم قضاوت را نیز برعهده گرفتند، گروهی صاحب کتاب و شریعت (اولوالعزم) بودند و برخی از آنها امام امت نیز بودند و بدیهی است که پیامبر اکرم^(ص) صاحب تمامی مقامات فوق بوده است.

د - اگر به غیر از ظاهر کلمه به مفهوم، جایگاه، شأن و وظایف یک مقام نیز توجه کنند، متوجه می‌شوند که وظیفه‌ی مردم نسبت به «امام» این است که او را جلودار و الگوی خود قرار دهند - از وی اطاعت کنند - وی را تبعیت کنند و خلاصه آن که دنبال روی (مأموم) او باشند. پس وقتی خداوند متعال در کلام وحی می‌فرماید که پیامبر اکرم^(ص) «اسوة حسنة» بهترین الگوی شماست - از وی اطاعت کنید - از وی تبعیت کنید و او را «ولی‌امر» خود قرار دهید، معلوم می‌شود که ایشان به غیر از نبی و رسول، امام امت نیز می‌باشند.

مضاف بر این که اگر عده‌ای فقط به دنبال ظاهر واژه هستند، باید دقت کنند که واژه‌ی «ولایت» شامل بر امامت نیز هست و قرآن کریم مکرر تصریح کرده است که حضرت رسول اکرم^(ص) صاحب ولایت است. چطور ممکن است کسی «ولایت تامه» داشته باشد، اما «امام» نباشد.

پس چه با کلام وحی، چه با احادیث معتبر و چه با حکم عقل اثبات می‌شود که «امامت» بالاتر از نبوت است و حضرت نبی اکرم و رسول اعظم^(ص)، هم نبی، هم رسول و هم امام امت و پیشوای امت بودند. و هر کس این مقامات را از ایشان سلب کند، وی را نشناخته است.

www.x-shobhe.com

سوال ۹: راه رسیدن به یقین قلبی، به گونه‌ای که خدا را حاضر ببینیم چیست؟ (۲۳ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این عرصه سخن بسیار است. امثال ما (پاسخ دهنده) حتی نمی‌دانند که یقین چیست و چه مراتبی دارد؟ چه رسد به آن که راه رسیدنش را بدانند. اما ذیلاً به چند نکته‌ی مهم از آموخته‌ها اشاره می‌شود:

الف - عقل و قلب:

خداوند سبحان پنهان نیست که دیدن او مستلزم کار خاصی باشد. احوال ما مانند کسی است که پلک چشم را انداخته و می‌پرسد: چه کنم تا ببینم؟! پاسخش فقط یک جمله‌ی کوتاه است: «چشمت را باز کن تا ببینی».

خالق کریم به انسان «عقل و قلب» داده است. عقل و قلب خدا را می‌بینند و جز خدا هم نمی‌بینند. عقل و قلب در همه انسان‌ها وجود دارند و از بین هم نمی‌روند. به عقل و قلب خطا نیز وارد نمی‌شود؛ به همین جهت فرمود: عقل، نبی درونی شماست. منتهی انسان با منحرف کردن توجهات، ایجاد تعلقات کاذب، غالب نمودن هواي نفس بر سایر قوا و ... روی این گنجینه‌های گران‌بها و آینه‌های صاف و شفاف پرده می‌اندازد، زنگار می‌نشانند و دائم بر ضخامت آن می‌افزاید و همین سبب می‌گردد که حقایق عالم هستی را آن طور که هست نبیند.

ما خدا را حاضر و ناظر نمی‌کنیم، بلکه عالم در محضر خدا و در منظر اوست؛ پس اگر ما او را حاضر و ناظر نمی‌بینیم، چون چشم عقل و قلب را بسته‌ایم.

ب - توجه به خدا و فطرت خداپرست:

توجه، یعنی «جهت گرفتن». همان طور که اگر به کسی یا چیزی توجه کنیم، جهت‌مان را به سوی او برمی‌گردانیم.

همه‌ی هدایت‌ها از همین «جهت و توجه» است و همه‌ی انحرافات نیز از انحراف جهت و توجه نشأت می‌گیرد. به حضرت ابراهیم^(ع) گفتند که ستاره، ماه و خورشید همان خداست، پس از افول و غروب آنها گفت: من آفلین را دوست ندارم. و افزود: توجه و جهت‌مان را به سوی خالق آسمان‌ها و زمین می‌نمایم و نه مخلوقات آسمانی یا زمینی:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأَنْعَامُ، ۷۹)

ترجمه: من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.

این همان طریق اولایی است که خداوند متعال انسان را به قرار گرفتن در آن توصیه نموده است. می‌فرماید: فطرت تو خداشناسی، خداپرستی، خداجو و خدادوست است. من خودم را در فطرتت به تو شناسانده و نشان داده‌ام، پس به دین فطرتت توجه کن که دین استوار همین است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الرُّومُ، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است، آفرینش خدای تغییرپذیر نیست **این است همان دین پایدار** ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

پس دائم باید توجه داشت. یعنی جهت‌گیری‌ها در هر موضعی، هر کاری و هر حالتی باید به سوی خدا باشد، و این سمت و سو را فطرت خود آدمی نشان می‌دهد. توجه که منحرف شد، انسان منحرف می‌شود.

ج - تفکر:

اسلام عزیز نه تنها مانند برخی از ادیان عقل را تجلی شیطان نمی‌خواند و مانند اغلب مکاتب معاصر عقلانیت را تعطیل اعلام نمی‌نماید، بلکه آن را اصل و ریشه‌ی ثبوت اعتقادات معرفی نموده و با اصرار بر تعقل و تفکر تأکید می‌نماید و از این رو اعتقاد به اصول دین در اسلام راستین تحقیقی است و نه تقلیدی.

اسلام عزیز نه تنها انسان را به سوی عبادات متعصبانه و بی‌فکر دعوت نمی‌نماید، بلکه چنین عبادت‌هایی را اصلاً مفید و نشانه‌ی دینداری نمی‌داند. بلکه تعقل، تفکر و تدبیر در حکمت، در خلقت و آفرینش در هدف و هدفداری را لازمه و نشانه‌ی دینداری، ایمان و یقین برمی‌شمرد و آن را بالاترین عبادت قلمداد می‌نماید.

پیش روی ما جهانی (از مادی و غیرمادی) با عظمت وجود دارد که علم، حکمت، زیبایی، نظم و سایر پیچیدگی‌ها و شگفتی‌های آن، همه معرف خالقِ علیم، حکیم، جمیل و ربّ جلیل آن است و نشان می‌دهد که این عالم و «من» که جزئی از آن هستیم، بیهوده آفریده نشده است. لذا فرمود در این امر تعقل کنید. ذکر و نماز به همراه تعقل است که انسان را به کمال می‌رساند:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (الأنعام، ۳۲)

ترجمه: همانان که خدا را [در همه‌ی احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.

به غیر از جهان خلقت، کتابی که همه چیز در آن تبیین شده است، شامل هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و بایدها و نبایدهای رشد و کمال است به ما اعطا شده است. آیا نباید آن را با تعقل، تفکر، تأمل و تدبیر مطالعه کنیم؟ فرمود: این کتاب تعریف انسان کامل است، این کتابی است که انسان در آن معرفی شده است، این کتابی است که بحث از خودتان دارد:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی‌اندیشید.

د - عمل:

انسان دارای «عقل، قلب یا به تعبیری فطرت» است و دارای اختیار، اراده و عمل نیز هست. لذا همان طور که در حوزه‌ی نظری خود را قوی می‌سازد، باید در حوزه عملی نیز منطبق با عقل و قلب سلیم حرکت نماید، نه این که نظرش چیزی باشد و عملش چیز دیگری.

عقل، قلب و عمل انسان همه باید بر موضع «صدق» قرار گیرند. یعنی حقایق عالم هستی، تصدیق کننده‌ی اعتقاداتش باشد، اعتقاداتش تصدیق کننده‌ی این حقایق باشد، همه تصدیق کننده‌ی «حق» باشند و عملش نیز تصدیق کننده‌ی اعتقاداتش باشد و باورهایش نیز عملش را تصدیق کنند. لذا «ایمان و عمل صالح» همیشه در کنار هم مطرح می‌شوند. رابطه‌ی آنها مثل رابطه‌ی روح و جسم است که اگر مفارقتی حاصل شود، موت دست می‌دهد.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» (العنکبوت، ۹)

ترجمه: و کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند البته آنان را در زمره شایستگان درمی‌آوریم.

عمل صالح و صادق نیز فقط با اطاعت و بندگی الله جل جلاله محقق می‌شود و اطاعت او نیز در گرو اطاعت پیامبر اعظم (ص) است. پس انجام واجبات و ترک محرّمات قدم اول و زیرساخت است.

ه - دعا و راز و نیاز:

اما رابطه‌ی انسان با خدا در اسلام راستین (اسلام ولایتی)، درست برعکس آنچه در اسلام بی‌ولایت و اسلام وهابی‌گری مطرح می‌کنند تا ایجاد مُردگی و دلزدگی کنند، نه تنها خشک و بی روح نیست، بلکه دقیقاً رابطه‌ی عاشق و معشوق، محبّ و محبوب، عبد و معبودِ کریم و رحیم است. لذا باید شوق دیدار معشوق داشت، باید با او ارتباط برقرار کرد، باید با محبوب گفتگو کرد، باید راز و نیاز کرد، باید درد دل گفت، باید عشق ورزید.

اوج این حالت در «نماز» است، البته نه نمازی که فقط برای قضا نشدن ادا می‌شود و آن هم به سختی و کراهت، بلکه نمازی که از روی معرفت و عشق و برای خلوت با معشوق ادا می‌شود. و پس از آن «دعا». البته نه فقط خواستن نیازها، بلکه دعا، یعنی صدا کردن، خواستن قلب و بیان آنچه قلب می‌خواهد. اینها یعنی حاجات، که به نیازهای مادی محدود نمی‌گردد. لذا فرمود: من را بخوانید. من هم استجابت می‌کنم.

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر، ۶۰)

ترجمه: و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.

همین که گفتی «یا الله»، او می‌فرماید: «لیک عبدی» بگو ای بنده‌ی من!

شبهه ۱۰: عصر جاهلیت و بت پرستی به پایان رسیده است، پرستش غیر خدا در عصر حاضر چگونه می‌شود، در حالی که کلاً پرستش نفی شده و اعتقاد خرافی محسوب می‌گردد؟ آیا امروزه مصادیقی دارید؟ (۲۹ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بیشترین تفاوت انسان امروز با انسان دیروز، یا جوامع به اصطلاح متمدن امروزی با جوامع به ظاهر غیرمتمدن دیروزی، دستیابی بیشتر به تکنولوژی است و نه الزاماً رشد عقلی. گاه مشاهده می‌شود که انسان به جای الاغ، قاطر، اسب یا درشکه، سوار آخرین سیستم خودروها، قطارهای برقی یا هواپیما می‌شود و حتی به فضا سفر می‌کند، اما درست مانند اعراب جاهلیت و حتی انسان‌های عصر حجر فکر و زندگی می‌کند! خوب است مطالعه شود که آیا جنگ افروزی، لشکرکشی، قتل عام، تجاوز، برده‌داری سنتی و مدرن، بچه کشی، دیکتاتوری فرعونی، نسل کشی و ... که همه نشأت گرفته از جهالت در تعریف خود و عالم هستی و چگونه زیستن است، در جامعه‌ی برخوردار از تکنولوژی امروز بیشتر است و یا جوامع خرسوار دیروزی.

الف - نداوم بت پرستی‌های سنتی:

پرستش هیچ‌گاه نفی نشده و نمی‌گردد، چرا که انسان فطرتاً موجودی پرستنده است و گریزی از آن ندارد.

امروزه جامعه بشری از جمعیت ۷.۵ میلیاردی برخوردار است. نیمی از این جمعیت، به رغم آن که حتی به تکنولوژی‌های پیشرفته در زمینه‌ی هوا - فضا، یا علوم هسته‌ای، یا نانو تکنولوژی و علوم پیشرفته‌ی پزشکی دست یافته‌اند، هنوز رسماً بت پرست هستند. معابدی دارند که در آنها بت‌های چوبی و سنگی کوچک و بزرگ قرار داده‌اند و آنها را می‌پرستند و جالب آن که با حمایت بی‌دریغ حکومت‌های فراماسونی غربی (امریکا و انگلیس)، به گسترش و تبلیغ آیین‌های بت پرستی خود شدت هم بخشیده‌اند. این نوع از بت پرستی‌های سنتی امروزه در جوامعی مانند: چین، ژاپن، هندوستان، اندونزی، فلپین، میانمار، و حتی مالزی [که به ظاهر کشور اسلامی است] و کلاً آسیای شرقی کاملاً رواج دارد و در اروپا و امریکای به ظاهر متمدن نیز طرفداران بسیاری دارند.

نیمی دیگر از جمعیت بازمانده، بیشتر مسیحی هستند، که اگرچه از دینشان فقط اسمی باقی مانده است و در عمل معتقد و عامل به دین نیستند، اما در همین اندازه نیز قایل به «تلیث» هستند که عین شرک و بت پرستی است. یهودیان نیز «عزیر» را خدا و گاه پسر خدا می‌خوانند و خدا را موجودی مانند بشر توصیف می‌کنند که به شکل پیرمردی به زمین آمده و در کوه صیون [یا صهیون] تا قیامت سکنی گزیده است.

ب - بت پرستی‌های مدرن:

خوب است ابتدا بدانیم که «پرستش»، نماز و روزه یا قربانی در مقابل بت سنگی، یا غسل چند صد میلیون در رودخانه‌ی مقدس گنگ (هندوستان) نمی‌باشد. این اعمال و رفتارها، آداب پرستش در ادیان متفاوت است. بلکه پرستش یعنی «وابستگی»، یعنی هدف قرار دادن، یعنی تعلق، یعنی خود و همه چیز را از «او» دانستن، یعنی او را ربّ «صاحب اختیار و تربیت کننده امور» دانستن و او را معشوق و هدف غایی برشمردن و با تمام وجود به سوی او رفتن. این یعنی پرستش و هر شخص یا چیزی که مصداق آن گردد، می‌شود معبود انسان و انسان می‌شود عاشق، «عبد» و بنده‌ی او. لذا «إله»ها و «رب»های کاذب بی‌شمار می‌گردند. به عنوان مثال:

ب/۱- قدرت پرستی:

حبّ قدرت، قویترین حبّی است که در انسان وجود دارد و پیدایش فراغنه در طول زمان نیز از همین روست. فرعون ادعای «ربوبیت» کرد و گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى (النازعات، ۲۴) - من ربّ برتر شما هستم؛» و ادعای

الوهیت کرد و گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (القصص، ۲۸) - جز خود برای شما الهی نمی‌شناسم! پس قدرت‌گراها و مرعوبین قدرت، ادعاهای او را پذیرفتند و فرعون پرست شدند. امروز نیز امریکا و صهیونیسم بین‌الملل مدعی هستند که ما «ابر قدرت» هستیم، اختیار تدبیر امور عالم با ماست و هدفی جز خود نمی‌شناسیم! و عده‌ای نیز مرعوب شده و پذیرفته‌اند. این افراد نام هر دین یا مکتب یا گرایشی را که بر خود بگذارند، اگرچه ظاهرش نیز لائیک یا سکولار یا به اصطلاح روشنفکر باشد، اما در واقع «فرعون پرست» هستند.

ب/۲- شهوت پرستی:

جماعت کثیری از توده‌های مردمی امروز، هدفی جز شهوت جنسی ندارند و اختیار امورشان را به شهوت سپرده‌اند، تا آنجا که برای آن مکتب [فرویدیسم] ساختند و مدعی شدند که تربیت همه‌ی امور شخصی و اجتماعی با غریزه‌ی جنسی و شهوت است. فقر، ثروت، صعود، هبوط، رشد و سقوط انسان در زندگی فردی و اجتماعی از شهوت و چگونگی ارضای آن است و کمالی به جز «ارضای غرایز» وجود ندارد. مکاتب جدید که همگی «لذت» را هدف و کمال بشر معرفی می‌کنند نیز از همین دسته بت‌پرستان مدرن هستند. بت آنها غریزه‌ی جنسی و شهوت است که طبعاً جز با دعوت به فسق و فجور بیشتر ارضا نمی‌شود.

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۶۹)

ترجمه: [او - شیطان] شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می‌دهد و [وامی‌دارد] تا بر خدا چیزی را که نمی‌دانید برنیدید.

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۶۸)

ترجمه: شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد (وعده‌ی فقر در صورت عدم گرایش به فسق می‌دهد) و شما را به زشتی وامی‌دارد؛ و(لی) خداوند از جانب خود به شما وعده‌ی آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر داناست.

ب/۲- علم پرستی:

علم‌زدگی، بت‌پرستی رایج مدعیان امروزی است. با دستیابی به هر کشف علمی، ابتدا علیه خدا شاخ و شانه می‌کشند! چنان به کشف علمی خود مغرور می‌گردند که گویا خالق و ربّ آن کشف خودشان می‌باشند و حال آن که «کشف» یعنی یافتن آن چیزی که بوده و هست.

می‌گویند: چون دانستیم مغز چگونه کار می‌کند، یا جاذبه چگونه عمل می‌کند، یا نقش سیاه چاله‌ها چیست؟ یا زن‌ها و دی.ان.ای «DNA» وجود دارند، پس خدا نیست؟ گویا قرار است کار خدا غیرعلمی باشد و هر چه که علم آن را کشف کرد، به جای آن که دلیل محکمتری بر خالق و ربّ حکیم و علیم باشد، دلیل بر نفی و انکار اوست؟! این علم زدگان نیز بت‌پرست هستند، با اندک علمی که از این کارگاه عظیم و ناشناخته‌ی هستی به دست می‌آورند خوشحال شده و به تکذیب خالق و ربّ این علم روی می‌آورند!

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُم بِالنَّبِيِّاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: و چون پیامبران‌شان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فرا گرفت.

ب/۲- فرضیه پرستی:

عقب ماندگی فکری و عقلی «فرضیه پرستان» به مراتب بیشتر از علم پرستان است. فرضیه حتی از محدوده‌ی حدس و گمان خارج نشده است که دست کم یک نظریه‌ی علمی شود و جایی برای کنکاش بیشتر داشته باشد.

جماعت کثیری گمان می‌کنند که «فرضیه» مثل لباس و خودروی جدید، یک مُد است که هر کس به آن متمسک شد، لابد خیلی روشنفکر است و حتی از علم زده‌ها نیز جلوتر و پیشرفته‌تر است. لذا غربی‌ها مکرر

«فرضیه» بیرون می‌دهند و عده‌ای عوام نیز از «فرض» یا همان ظنّ و گمان آنها تبعیت و پیروی می‌کنند و جالب آن که به بقیه نیز فخر می‌فروشند که تابع فلان فرضیه یا به اصطلاح نظریه هستند!

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (النجم، ۲۸)

ترجمه: و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، ۳۶)

ترجمه: و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند آری خدا به آنچه می‌کنند داناست.

ب/۳- هوای نفس پرستی:

پرستش هوای نفس به عنوان «إله، معبود و ربّ» سرآمد همه‌ی بت پرستی‌های دیگر است و گستره و عمومیتش بیش از سایر بت پرستی‌هاست. نه تنها هر کس که گمان کند هیچ کس و هیچ چیزی را نمی‌پرستد، دست کم هوای نفس خود را می‌پرستد، بلکه گرایش به بسیاری از معبودهای کاذب دیگر نیز به خاطر هوای نفس است. اینها هوای نفس را «إله» خود می‌گیرند و به اطاعت، تبعیت و بندگی (عبادت) آن مشغولند و هدف و کمالی نیز به جز پاسخگویی به هوای نفس نمی‌شناسند و همین تبعیت از هوای نفس سبب می‌گردد که نه تنها (چون ابلیس) خودنگر و متکبر گردند، بلکه چشم بصیرت و عقلشان نیز محجوب گردد:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجنه، ۲۳)

ترجمه: پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود (إله) خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد آیا پند نمی‌گیرید.

ب/۴- سایر معبودهای کاذب و «اسم پرستی»:

همین طور است سایر إله‌ها و معبودهای کاذب دیگر که مورد پرستش نوع بشر قرار می‌گیرند، مثل: نژاد پرستی، دنیا پرستی، مال پرستی، قوم پرستی، سنن آباء و آجداد پرستی ... و نیز «اسم پرستی»، که به همه‌ی این انواع در قرآن کریم تصریح شده و در جوامع امروزی نیز کاملاً مشهود است، به ویژه «اسم‌پرستی» که در قالب «ایسم‌گرایی» تجلی می‌کند.

مردمان جاهل در اعصار گذشته، از جانب خود روی هر بتی اسمی می‌گذاشتند، مثل خدای باران، خدای زراعت، خدای خشم، خدای شفا، خدای قدرت ... و به پرستش آنها مشغول می‌شدند، در حالی که این اسم‌ها همه اعتباری، خودساخته، خیالاتی و بی‌مسمی بوده و خداوند حکیم چنین قدرت و تسلطی به آن بت‌ها نداده بود.

جُهال مدرن امروزی نیز دائم «ایسم» می‌تراشند و آنها را بت، إله و ربّ خود قرار می‌دهند! اومانیسیم، هگلیسم، مارکسیسم، کمونیسم، فرویدیسم، دارونیسیم، ماتریالیسم، مدرنیسم، پست مدرنیسم، فمینیسم، لیبرالیسم، نئولیبرالیسم ... و سایر ایسم‌ها، همه‌ی آنها اسم‌هایی هستند که خودشان یا پدرانشان در گذشته روی فرضیه‌های خود گذاشته‌اند و هیچ کدام از حقانیت و سلطه‌ای برخوردار نیستند. اینها نیز «اسم پرست» هستند:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الیونس، ۴۰)

ترجمه: شما به جای او جز نام‌هایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدران‌تان آنها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت و سلطه‌ی] آنها نازل نکرده است، فرمان جز برای خدا نیست، دستور داده که جز او را نپرستید این است دین درست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

لا إله إلا الله و دعوت به توحید:

پس همان طور که بیان شد و مشاهده می‌شود، تکنولوژی پیشرفت کرده، اما عقول در همان عقب-ماندگی گذشته هستند. در واقع انسان «ابزارساز» تر شده، نه این که «انسان» تر شده باشد. «عقل معاشش» خوب کار کرده، اما چون از «عقل معادش» منقطع بوده، به جز جسم خاکی و نفس حیوانی خود چیزی ندیده است.

خداوند متعال در کلام وحی دعوت و امر به «توحید» نموده است و به انسان متذکر شده که نه خودت، نه آنچه در زمین و آسمان هست و تو بعضی را شناخته و کشف می‌کنی، نه آنچه در ذهنت ساخته و مفروض می‌داری، نه گمان‌هایت، نه آنچه با دست خود می‌سازی، نه آنچه تو به آن اعتبار خدایی می‌بخشی و ...، هیچ کدام خالق، إله، ربّ، معبود و معاد تو نیستند. بلکه الهی جز «الله جلّ جلاله» وجود ندارد و بازگشت همه به سوی اوست. پس فقط او را پرستش و بندگی کن، تا رشد کنی.

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: همانا، من الله هستم، الهی نیست به غیر از من، پس من را بندگی کن و برای یاد من نماز برپا دارد.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

شبهه ۱۱: اگر گفته شد مسیحیت دین مهربانی است، پس چرا ما مسیحی نشویم، چه پاسخی دهیم؟
(الهیات/داراب) (۶ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پاسخ دهید که اولاً همه‌ی ادیان الهی (مادامی که تحریف نظری و عملی نشده باشند) دین مهربانی هستند، چرا که خداوند متعال رحمان، رحیم، رؤوف و لطیف است و همیشه به همین دستور داده است. ثانیاً چون هیچ کتابی به جز قرآن کریم دست نخورده باقی نمانده است، دین اسلام بیش از سایر ادیان و حتی مکاتب بشری دین مهربانی است - منتهی نه قرآن را خوانده‌اند و نه انجیل و تورات را، لذا ندانسته شعار داده و حکم صادر می‌کنند. ثالثاً پاسخ دهید که باید به دنبال دین حق بگردید و بدان پیوندید، نه این که برای حقانیت یک دین قالبی بتراشید و سپس سعی کنید آنچه را دوست دارید به زور در آن قالب جای دهید و نامش را هم دین خدا بگذارید.

الف - دین کلیسا با دین مسیحیت متفاوت است و مسیحیت نیز با انجیل‌های پنج‌گانه که اخیراً سعی دارند آن را هفت‌گانه کنند متفاوت است و انجیل‌ها نیز با دینی که حضرت مسیح (علیه‌السلام) آورده است، متفاوت است. حال وقتی می‌گویند دین مسیحیت، منظور کدام است؟ اصلاً دین مسیحیت چیست که ما فکر و مطالعه کنیم که بدان بگردیم یا نگردیم؟!

ب - مهربانی یعنی چه؟ مثلاً آنچه به دروغ به حضرت مسیح (علیه‌السلام) بسته‌اند که «اگر این طرف صورتت را سیلی زدند، طرف دیگر را بیاور»، مهربانی است، یا حماقت و ذلت در مقابل زورگویان؟! اگر خود حضرت مسیح (ع) چنین بود و هیچ مزاحمتی برای قدرت‌ها نداشت، پس چرا به صلیب کشیدند (البته به قول خودشان)؟!

آیا اگر بگویند تعریف مسیحیت این است که صلیبی به گردن خود یا سگت بیانداز و سپس هر کاری خواستی بکن، مهربانی است؟! آیا قانون نداشتن در اقتصاد، قضا، جرائم و... مهربانی است یا مسخره کردن دین و ظلم و نامهربانی به مردم؟!

ج - اسلام را به خاطر احکام جهاد و قصاصش خشن معرفی می‌کنند (چرا که عوامل بازدارندگی، مقاومت و عزت هستند) و دعوت به بندگی ستمگران را مهربانی می‌نامند! در حالی که حکم به ذلت در مقابل ظالم و مساعد نمودن میدان برای ستمگر، خود بیشترین نامهربانی در حق مردم است.

معلوم است که احکام قصاص در انجیل دقیقاً از روی لجبازی با احکام تورات و نیز تحریف قوانین به سود ظالم بوده است:

«انجیل متی؛ فصل ۵ آیات ۲۱ و ۲۲ و آیه ۲۸ در آیه ۲۱: "گفته شده است که هرکس مرتکب قتل شود، محکوم به مرگ می‌باشد، اما من می‌گویم که حتی اگر نسبت به برادر خود خشمگین شوی و بر او فریاد بزنی، باید تو را محاکمه کرد» و در آیه ۲۸ آمده است: «گفته شده که اگر کسی چشم دیگری را کور کند؛ باید چشم او را کور کرد و اگر دندان کسی را بشکنند باید دندانش را شکست. اما من می‌گویم که اگر کسی به تو زور گوید با او مقاومت نکن؛ حتی اگر به گونه‌ی راست تو سیلی زند؛ گونه‌ی دیگری را نیز پیش ببر تا به آن نیز سیلی بزند».

این «گفته شده»ها همه به احکام صریح قصاص در تورات اشاره دارد و از سیاق کلام معلوم است که وحی نیست، بلکه تحریف دستگاه حاکم و جبار است. اگر تورات وحی باشد، انجیل نیز وحی باشد دیگر «گفته شده - من می‌گویم» معنا و مفهومی ندارد و خداوند نیز هیچ‌گاه و توسط هیچ پیامبری متناقض نفرموده و اسباب زورگویی ظالمین و خواری و ذلت مظلومین را فراهم ننموده است.

ج - در عین حال شاهدیم که اغلب ظلم‌ها و جنگ‌های عالم توسط همین به اصطلاح مسیحیان خوش‌اخلاق به راه افتاده است. همین مسیحیان بودند که جنگ‌ها و کشتارهای شدید داخل اروپا را به راه انداختند، به امریکا رفتند و سرخ‌پوستان را قتل عام کردند، به کشورهای افریقایی سفر کردند و سیاه‌پوستان

را به بردگی کشیدند، به کشورهای اسلامی آمدند و بیرون رفتند و اکنون نیز به نسل‌کشی مسلمانان و سایر مستضعفین عالم مشغولند. جنگ‌های صلیبی در قرن گذشته و جنگ صرب‌ها علیه مسلمانان و نیز نسل‌کشی در خاورمیانه و ... در عصر جدید نموده‌های بارز این اخلاق هستند.

«جورج بوش رییس‌جمهور سابق آمریکا در سال ۲۰۰۱ پس از حوادث ۱۱ سپتامبر هنگام سخنرانی در کنگره‌ی آمریکا برای توجیه جنگ افغانستان از واژه جنگ صلیبی استفاده کرد. وی گفت: ۱۱ سپتامبر یادآور دوران جنگ صلیبی است و آمریکا برای مقابله با این روند حمله پیش‌دستانه آغاز خواهد کرد.»

د - اما این اسلام است که در عین برخورداری از حقوق عالی‌ی فردی و اجتماعی، نظام تعاملات در تمامی عرصه‌ها و شئون زندگی را به گونه‌ای ترسیم کرده است که ضمن حفظ عزت انسان و جامعه، ریشه‌های جهل و طاغوت‌پرستی برچیده شود و ظلمی اتفاق نیافتد و اگر افتاد، نظام جهادی و قضایی‌اش مانع از رشد آن می‌شود.

در عین حال این اسلام است که ضمن احکام قصاص، بخشش را اولی‌تر قرار داده است، اما نه به گونه‌ای که فسادآور باشد و ارزش‌ها را نابود کند و فرمان به ظلم‌پذیری دهد و احکام جهادی و مقابله با حاکمان جابر، لشکریان ظالم، مدیران فاجر و سرمایه‌داران فاسق و در خدمت طواغیت نیز در همین راستا می‌باشد.

اسلام دین جامع است. در اسلام قصاص عامل بازدارندگی، و عفو عامل تربیتی است. قصاص قانون است و عفو اخلاق.

ه - و البته در آنچه که گذشت، اصلاً به «اصول دین»، تثلیث، جسمیت بخشیدن به خدا، هیبوطش به زمین، پدر، پسر، روح القدس، سکنا گزیدن خدا در کوه صیون یا صهیون و ... اشاره نشد که خود دروغ بستن به خدا و بدترین ظلم و نامهربانی در حق مردم است. و دین باید با جهان‌بینی حقیقت‌گرا، ایدئولوژی واقع‌گرا، و اخلاقیات منطبق با عقل و فطرت انتخاب گردد و نه با چند شعار ژورنالیستی، دروغ تبلیغاتی و خوشایندهای نفسانی. این که دین خدا نیست.

سوال ۱۲: حضور ارواح در عالم برزخ و رجوع آنها به دنیا و اطلاع از خانواده و عزیزان چگونه است؟

(مدیریت/ بجنورد) (۲۸ تیر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

واژه‌ی "برزخ" در اصل به معنی چیزی است که در میان دو چیز حایل می‌شود و عالم برزخ از آن جهت که عالمی بین عالم دنیا و عالم آخرت است، در کلام وحی و آموزه‌های اسلامی عالم برزخ نامیده شده است.

انسان در این عالم متشکل از «روح، شکل و جسم» است؛ وقتی مرگش فرامی‌رسد، علاقه، اشراف و احاطه‌ی روح از بدن منقطع می‌گردد؛ و این باور که روح از بدن خارج می‌شود، غلط است، چرا که روح از اول هم در بدن نبوده که به هنگام مرگ خارج شود. بلکه بر بدن محیط است، اشراف دارد و علقه‌ی شدید دارد و به هنگام مرگ منقطع می‌شود.

حیات برزخی:

بدن از خاک خلق شده، به خاک بازگشته و حیاتش را در تجزیه و تحلیل شدن در خاک ادامه می‌دهد و روح که از عالم امر الهی است، نه می‌میرد و نه می‌پوسد و نه تجزیه و تحلیل می‌شود، بلکه به عالم برزخ که میان دنیا و آخرت است منتقل می‌شود.

به روح در هر عالمی جسدی متناسب با همان عالم داده می‌شود. در این عالم همین جسد مادی را دارد و در عالم برزخ نیز از جسم و جسدی که نه عین جسد دنیوی است و نه عین جسد اخروی، بلکه بین این دو (برزخی) است، برخوردار می‌شود و شکل نیز در آن جسد نمایان می‌گردد. به این جسد، جسد برزخی یا جسد مثالی نیز می‌گویند، چیزی شبیه شخص، جسم و شکلی که در خواب می‌بینیم.

درب ورودی به عالم برزخ، همان قبر است. چه در زمین باشد، چه در دریا و اقیانوس و چه در آسمان. این درب (قبر) یا به غرفه‌ای از غرفه‌های بهشتی در برزخ باز می‌شود و یا به غرفه‌ای از غرفه‌های جهنمی در برزخ. چنانچه حضرت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «القبر روضة من ریاض الجنة أو حفرة من حفر النيران» یعنی: قبر باغی است از باغ‌های بهشت، یا گودالی است از گودال‌های جهنم. لذا این روح با بدن مثالی‌اش در عالم برزخ، لذت‌ها و الم‌هایی را درک می‌کند. البته نه با اختیار و انتخاب، بلکه لذت‌ها و دردهایش متناسب با عملکردش در دنیا است. چرا که در برزخ صورتی از حقایق زندگی دنیوی دیده می‌شود.

در آیات قرآن کریم نیز تأکید شده در آنجا هر صبح و شام به فرعون و آل فرعون عذاب داده می‌شود و یا برخی از ملائک با مؤمنین در گفت و شنود هستند.

برخی از ارواح در آنجا همدیگر را از روی همین شکل می‌شناسند و ارواح مؤمنین مدارج کمال را برای قابلیت ورود به بهشت طی می‌کنند. هم معرفت و علم کسب می‌کنند، هم با قرآن و اهل عصمت^(ع) آن گونه که قابلیت حشر با آنان در بهشت را ایجاد کند می‌یابند و هم گناهانشان بخشوده می‌شود و هم طی مدارج کمالیه می‌کنند.

ارتباط ارواح با دنیا و خانواده:

پس از مرگ، اختیار گرفته می‌شود، اما علاقه‌های نهادینه شده در وجود همچنان باقی است. لذا کسی با قدرت و اختیار خودش نمی‌تواند با این عالم مرتبط گردد، اما به اذن الله چرا. و معنای این ارتباط نیز آمدن و رفتن فیزیکی نیست که در اصطلاح می‌گویند: روح به این عالم آمد یا رفت. روح بسیط و فراتر از زمان و مکان است، بلکه ارتباط از طریق توجه، اطلاع و آگاه شدن است. البته ریشه‌ی ارتباطات دنیوی ما نیز همین‌هاست، منتهی چون در قالب جسم هستیم، گمان می‌کنیم که جسم کاری می‌کند.

لذا در نظام تکوین الهی چنین مقرر شده که مؤمنین از اخبار خوشحال کننده‌ی خانواده‌ی خود باخبر شوند، چرا که سبب سرور آنها می‌شود و از اخبار ناخوشایند مطلع نشوند، چرا که ناراحتی خودش نوعی عذاب است و برای مؤمن عذابی نیست، اما کافر که دائم در عذاب است، گاه مشاهده می‌کند خانواده، پول، ثروت

و قدرتی که به خاطر آن کفران حق می‌ورزید، اکنون در اختیار چه کسانی است و با آن چه می‌کنند؟ این غبن (پشیمانی)، غم و حسرت، خودش عذابی است بس دردناک.

حفص بن بختری از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «وقتی مؤمن به دیدار اهلش می‌آید، کارهایی که موجب رضایت و خوشنودی او است را می‌بیند، اما کارهایی که موجب ناراحتی او می‌گردد از او پوشیده می‌شود، اما کافر وقتی دیدار اهلش می‌آید آنچه موجب ناراحتی‌اش می‌شود را می‌بیند، اما کارهایی که موجب خوشحالی او می‌شود از او پوشیده می‌شود». (الفروع من الکافی، ۳ / ۲۳۰)

از رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: برای مردگان خود هدیه (صدقه و دعا) بفرستید، ارواح مؤمنان هر جمعه به آسمان دنیا می‌آیند، در برابر منازل خود با چشم گریان می‌گویند: ای اهل و فرزندان و پدر و مادر و خویشان من! از آن اموالی که در دست ما بود و حالا در دست شما است و عذاب و حساب آن بر ما است مهربانی کنید به درهمی، قرص نانی، لباسی، که خداوند شما را از لباس‌های بهشت بپوشاند، سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و همراهان گریه کردند و... . (منازل الآخرة، شیخ عباس قمی، ص ۴۰ و ۳۹)

تعدد دفعات توجه (آمدن) مؤمنین به نزد خانواده در شب‌ها و روزهای جمعه که در روایات بسیاری تصریح شده و همچنین زمان‌های دیگر، متناسب با عملکرد آنها در دنیا است.

«توفیق دیدار نسبت به جایگاه مؤمن و کافر متفاوت است، اگر این دیدار مایه‌ی خشنودی و کمال مؤمن باشد و مؤمن نیز درجه‌ی ایمانش بالا باشد هر روز می‌آید وگرنه هفته‌ای یک بار و یا...؛ در مقابل کافر اگر در کفرش عمیق باشد و این دیدار مایه‌ی شرمساری او باشد هر روز وگرنه هفته‌ای یک بار و... می‌بیند».

(الفروع من الکافی، ۳۰ / ۳۱ - ۲۳۰)

شبهه ۱۲: اگر مقدرات سال آینده در شب قدر رقم می‌خورد، پس تکلیف اختیار انسان در طی سال چه می‌شود؟ (دانشجو - کرج) (۳ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همین سؤال به شکل دیگری توسط کاربر گرامی مطرح شده است: «با توجه به این که مقدرات سال در شب قدر رقم می‌خورد پس چه حاجتی به تلاش و دعای ما در طول سال است؟»

لازم است ابتدا بدانیم که «قدر» یعنی چه و تعریف درستی از آن داشته باشیم و بدانیم تفاوت «قضا و قدر» چیست؟

الف - «قدر» به معنای «اندازه و اندازه‌گیری» است. همان طور که ما نیز در محاوره‌ی روزمره می‌پرسیم: طول یا عرض این شیء چه قدر است؟ قیمت آن چه قدر است؟ وزن آن چه قدر است؟ تحصیلات وی چقدر است؟ یا فلان عمل نیک چه قدر ثواب دارد...؟ چنانچه امام رضا (علیه‌السلام) در تعریف قدر می‌فرماید: «هندسه‌ی شیء من طول و العرض و البقاء - یعنی: اندازه‌ی هر چیز اعم از طول و عرض و بقا».

(بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۲۲)

بدیهی است که هر چیزی در این عالم خلقت - اعم از مادی و یا معنوی - قدر، اندازه و محدوده‌ای دارد. همین اندازه‌هاست که سبب حاکمیت قوانین نظم، علیت، تأثیر و تأثر و رابطه‌ی منطقی بین اجزای عالم و نیز گذشته، حال و آینده می‌گردد.

از آنجا که خالق همه چیز خداوند متعال است و انسان نقشی در تعیین مشخصات و ویژگی‌های آن ندارد، تقدیر نیز تقدیر الهی می‌شود.

قوانین حاکم بر بدن و یا سایر اجزای عالم، توسط انسان خلق نشده است. درست است که انسان اختیار دارد و انتخاب می‌کند، اما نمی‌تواند با انتخاب خود قوانین خلقت را برهم زند. مثلاً نمی‌تواند بگوید من نمک می‌خورم تا کمبود قند بدنم تأمین شود و یا فوتبال بازی می‌کنم تا در شیمی دانشمند شوم و یا معصیت می‌کنم تا به سعادت دنیوی و اخروی دست یابم، یا فرد نامناسبی برای رفاقت، تجارت، ازدواج یا اداره امور مملکت انتخاب می‌کنم تا در این امور به رشد و کمال برسم. پس از آن که انتخاب کرد، تأثیرش در اختیار او نیست، چون اندازه‌های هر چیزی از سوی خالقش مقدر شده است.

ب - «قضا» حتمی شدن پیدایش یا وقوع چیزی یا حادثه‌ای است. اگر همه‌ی شرایط، علل و اسباب بر اساس «قدر» برای پیدایش یا وقوع چیزی یا حادثه‌ای فراهم شد، علت تامه مهیا شده است و پیدایش یا وقوع حتمی است؛ و از آنجا که این ضرورت نیز در اختیار انسان نیست، به آن «قضای الهی» گفته می‌شود. پس اگر علت تامه برای مرگ مهیا شد، انسان می‌میرد، اگر علت تامه برای کسب علم یا ثروت پیدا شد، انسان عالم و ثروتمند می‌گردد و ...

ج - «شب قدر»: در شب قدر نه تنها مقدرات یک ساله‌ی انسان، بلکه مقدرات کل عالم خلقت (کل امر) رقم می‌خورد و علم این مقدرات توسط ملائکه و روح (جبرئیل (علیه‌السلام))، به محضر خلیفه و حجت خدا در زمین تقدیم می‌گردد. چنانچه فرمود:

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (القدر، ۵)

ترجمه: در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند.

د - «اختیار انسان» یکی از مهمترین علل سرنوشت ساز برای انسان، اختیار خود و حیطة و آثار آن است. اختیار را هم خداوند متعال در انسان متجلی کرده است و از سلسله علل قرار داده است.

پس اگر اندازه‌ها و قدر امری در امور انسان مقدر می‌شود، بر اساس عللی می‌باشد که اختیار انسان یکی از اصلی‌ترین آنهاست. به عنوان مثال: قدر و اندازه‌ی فلان معصیت این است که شرایط برای وقوع فلان بلا مهیا

گردد و قدر و اندازه‌ی توبه، انابه، صدقه، نماز اول وقت، صله ارحام، صدقه و ... این است که سلسله علل پیدایش بلا را از بین ببرد و به جایش سلسله علل پیدایش رشد و گشایش را ایجاد نماید.

آنچه در شب قدر مقدر می‌گردد، تعیین اندازه‌های معلول‌ها بر اساس علت‌های به وجود آمده است، در عین حال که اختیار برای تغییر از انسان گرفته نمی‌شود.

پس انسان می‌تواند که با اختیار خود، شرایطی را ایجاد نماید که علل فراهم شده برای پیدایش حالتی نامطلوب، متغیر گردد. در آن زمان خداوند متعال (بر اساس همان قوانین خلقت که ظل رحمت و حکمتش قرار دارند)، آن علل و نتایج آنها را محو می‌نماید و شرایط دیگر را مقدر می‌نماید.

«هیچ منافاتی ندارد که امری که در شب قدر مقدر شده است در ظرف تحققش به گونه‌ی دیگر محقق شود چون کیفیت موجود شدن مقدر، امری است و دگرگونی در تقدیر، امر دیگر است: همچنان که هیچ منافاتی ندارد که حادثی، در لوح محفوظ، معین شده باشد ولی مشیت الهی آن را تغییر دهد، چنان که در قرآن کریم آمده است: «**يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكُتُبِ**» (رعد، ۳۹) خداوند آنچه را بخواهد (از حوادث مندرج در لوح محو و اثبات) محو و باطل می‌کند و (حادثی را در آن) مندرج می‌سازد و ام‌الکتاب (و لوح محفوظ) در نزد اوست». (المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۲)

مثال: اندازه‌های (تقدیر) میزانی از بارش باران این است که سیل راه بیافتد - اندازه‌های (تقدیر) جایگاه و نقشه این شهر نیز این است که سیل وارد شهر خواهد شد - اندازه‌ها و چگونگی مهندسی خانه‌ها نیز به گونه‌ای است که سیلی با این ارتفاع و سرعت، خانه‌های بسیاری را تخریب خواهد کرد - اما اندازه‌ی (تقدیر) عقل، اراده و اختیار آدمی نیز این است که می‌تواند با ایجاد مسیل، سد و سایر موانع و نیز تغییر مهندسی خانه‌ها، مانع از ورود سیل و تخریب گردد - این «اختیار» خود یکی از علل مقدر شدن است و هیچگاه از انسان سلب نمی‌گردد و انسان می‌تواند اندازه‌های (تقدیر) مقدر شده را تغییر دهد. به همین دلیل دعا، توبه، زیارت، احیاء، تلاوت قرآن، کسب معرفت دینی و تفکر و تعقل در شب‌های قدر بسیار توصیه شده است، چرا که تغییر دهنده‌ی اندازه‌های تعیین شده است. دعا در شب‌های قدر (و همیشه) که يك کار اختیاری است منشاء اثر است و در سرنوشت افراد دخالت دارد.

کلام آخر آن که: مقدرات «کل امر»، تبیین می‌شود، اما در مورد سرنوشت انسان، هیچ ضرورتی ندارد که «تقدیر» حتماً منجر به «قضا»ی الهی شود و می‌تواند با عقل، اراده، اختیار و انتخاب خود، مقدرات را از خوب به بد و از بد به خوب متغیر نماید. و البته این خود نیز تقدیر است.

سوال ۱۴: چرا به رغم روشنی، مبرهن و مستدل بودن توحید، قرآن، ولایت و ولایت فقیه، نه تنها همگان نمی پذیرند، بلکه بسیاری مخالفت یا دشمنی نیز می کنند؟ (علوم سیاسی/تهران) (۶ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چگونگی حقایق عالم هستی یک مقوله است و چگونگی موضع گیری (اخلاق) انسان نسبت به آنها مقوله دیگری است. زمین، خورشید، ماه و ستارگان همگی وجود دارند و شکی هم در وجودشان نیست و به روشنی می درخشند؛ اما گروهی آنها را معبود گرفته و پرستش کردند و می کنند، گروهی اصلاً متوجه نقش آنها نشدند و گروه دیگری آنها را مورد مطالعه علمی قرار دادند و گروهی با این دانشمندان به مخاصمه پرداختند و حتی به خاطر کشفیات علمی، آنها را شکنجه کرده و یا کشته اند. پس «حقیقت روشن و مبرهن» یک مقوله است و «چگونگی برخورد و موضع گیری» با آن مقوله دیگری است.

برخوردها:

انسان محبوب‌هایی دارد و مغبوض‌هایی. از محبوب‌ها خوشش می آید و از مغبوض‌ها بدش می آید و اگر چیزی مانع از رسیدن به محبوبش باشد، از آن بدش می آید. اگر محبوبش خدا شد، از گناه بدش می آید و اگر محبوبش دنیا و متاع دنیا شد، از خدا و قیامت بدش می آید، پس علت اصلی مخالفت عده‌ی کثیری «بد آمدن» آنهاست. چنانچه خدا خود می فرماید عده‌ای وقتی نام من می آید دلشان مشمئز می شود، تا آن که یاد محبوب خودشان (دنیا) به میان آید و شاد شوند:

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»

(الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون خداوند به تنهایی (به وحدانیت) یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر و متنفر گردد، و چون کسانی دیگر جز او (بت‌ها و محبوب‌هایشان) یاد شوند به ناگاه خوشحالی می کنند.

این افراد همین برخورد را نسبت به سایر حقایقی دارند که از آنها خوششان نمی آید، مثل پیامبر اکرم و اهل بیت (صلوات الله عليهم اجمعین)، قرآن کریم و ...، چنانچه می فرماید: تو را مسخره می کنند، قرآن را پشت سر می اندازند، می گویند شنیدیم ولی نشنیده‌اند، علیه شما غیض و دشمنی دارند و

باز خوردها:

متقابلاً همین طور است.

خداوند متعال متقین را دوست دارد (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) - خداوند اهل قسط و عدل را دوست دارد (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) - خداوند مجاهدین را دوست دارد (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَا) - خداوند اهل توکل را دوست دارد (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) و ...، و بالتبع اینها را مورد هدایت قرار می دهد (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ).

قرآن: فرمود قرآن کریم نیز همین‌طور است، هر کس با آن دوستانه و متقیانه برخورد کند، هدایتش می کند و هر کس که ظالمانه با قرآن برخورد کند، منحرفتر می شود.

«وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و از قرآن آنچه را برای مؤمنان شفا و رحمت است نازل می کنیم، ولی ستمگران را جز زیان نمی افزاید.

پیامبر اکرم و اهل بیت (صلوات الله عليهم اجمعين):

آنان نیز همین گونه اند. موجب رشد و هدایت بیشتر کسانی می شوند که یا آنان را دوست دارند و یا دست کم دشمنی ندارند و بدون پیش داوری و قضاوت مغرضانه با آنان برخورد می کنند، اینها حتی اگر در صف مقابل باشند، بالاخره هدایت می شوند (امثال حرّ)، اما اگر کسی با مواضع ظالمانه با آنان مواجه گردد، بر گمراهی اش افزوده خواهد شد. مثل سفیانی ها، خوارج، کوفیان و

سایر عوامل مؤثر در تذکر، بیدار و هدایت:

سایر عوامل نیز همین طور است. کسی که در دلش دشمنی وجود دارد، دیوار کعبه را در فیلم و خبر ببیند نیز دلش به هم می خورد، اما دل مؤمن باز می شود. او وقتی زن و بچه ی فلسطینی در اسارت را می بیند، می گوید اینها تروریست هستند و ای کاش همه ی اینها را بکشند تا ما خلاص شویم، وقتی نام مؤمن، مذهبی، حزب الهی، بسیجی، شهید، جانباز، مسجد، رمضان و ... به گوشش می رسد (اشْمَأَزَّتْ قُلُوبٌ ...)، قلبش مضمّن می شود، حالش بد می شود، عصبانی و افسرده می شود، لذا هیچ بهره ای از حقایق روشن، مبرهن و مستدل نمی برند و معرفت و عشقی حاصل نمی کند.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۱۵: رابطه‌ی بین واجب الوجود یعنی وجود مطلق و محض و ممکن الوجودها چگونه است؟ (دکتر/کرمانشاه) (۱۰ مرداد ۱۳۹۲)

در ادامه‌ی این سؤال آمده است: برخی از عرفا که به رابطه نور و اشیاء اشاره کردند که نور شیء را قابل مشاهده می‌کند، به نظر درست نیست، چرا که ما ابتدا برای شیء موجودیت قائل شده‌ایم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

منظور از «نور» و مثالی که آورده شده است، برای تفهیم مفهوم «پیدایش» است و نه اصل وجود خارجی آنها. منظور این است که چنانچه شیء قبل از آن که نوری به آن بتابد، در چشم ما پیدا نیست و بعد از تابش پیدا می‌شود، عالم امکان نیز وجود قائم بالذات ندارد و پس از افاضه وجود پیدا و پدیدار می‌شود.

تعریف نور این است که «به خودی خود پیداست و سبب پیدایش چیزهای دیگر می‌شود». آیه‌ی مبارکه‌ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - خدا نور آسمان‌ها و زمین است (التور، ۳۵)» نیز اشاره به همین معناست. یعنی الله جلّ جلاله خودش هستی محض است و هستی بخش و سبب پیدایش آسمان‌ها و زمین است.

انواع رابطه با وجود:

هر مفهومی و هر چیزی در ارتباط با «وجود» از سه حال خارج نیست.

الف - واجب الوجود: یا وجود را بالضرورة واجد است. یعنی رابطه‌اش با وجود حتمی، اجتناب‌ناپذیر غیرقابل تخلف است و عقل از پذیرش خلاف آن ابا دارد، در این هنگام می‌گوییم «واجب الوجود» است.

ب - ممتنع الوجود: یا وجود برای آن مفهوم امتناع دارد، یعنی محال است که محمول، عارض این موضوع گردد و عقل از پذیرش آن ابا دارد، در این هنگام می‌گوییم: «ممتنع الوجود» است.

ج - ممکن الوجود: یا این که «وجود» برای آن موضوع یا مفهوم، نه ضرورت دارد و نه امتناع، یا به قولی هم قابل اثبات است و هم قابل نفی و عقل نه از قبول آن ابا دارد و نه از قبول خلافش ابا دارد، در این هنگام می‌گوییم: «ممکن الوجود» است.

بدیهی است که پیدایش هر چیزی که نسبتش به وجود و عدم مساوی باشد، یعنی ممکن الوجود باشد، نیاز به عللی دارد که به آن وجود ببخشد.

مثال روش:

شاهد آیت الله مطهری^(ه) مثال بسیار ساده و روشنی بیان فرمودند بدین مضمون که در حمل «موضوعی» بر «محمولی» که در این بحث ما حمل وجود بر هر موضوع و مفهومی می‌شود، اگر رابطه‌ی عدد ۷ با جفت بودن را در نظر بگیریم، عقل می‌گوید عدد چهار جفت است، بالضرورة و بالوجوب. ولی اگر بگوییم عدد جفت است، رابطه امتناعی است. یعنی عدد ۵ از جفت بودن امتناع دارد و عقل این را درک می‌کند. اما اگر گفتیم: امروزه هوا آفتابی است، یک رابطه‌ی امکانی است، یعنی طبیعت روز نه اقتضا دارد که حتماً آفتابی باشد و نه اقتضا دارد که حتماً ابری باشد، پس آفتابی شدن، علت یا علل می‌خواهد.

اما نکات دیگری نیز در این مبحث باید لحاظ شود و از جمله آن که هر ممکن الوجود بالذات، به واسطه‌ی علتش واجب الوجود می‌شود، متهی واجب الوجود بالغير (یا همان قائم به غیر). یعنی هر ممکن الوجودی اگر مجموع علل و شرایطش موجود شود، حتماً موجود می‌شود و واجب بالغير می‌گردد.

پس همه‌ی ممکنات از علت خود کسب ضرورت وجود کرده‌اند و در عین حال که نسبت وجود و عدمشان مساوی بود، به وجود آمدند، یعنی علتی آنها را از حالت تساوی بیرون آورد و وجود بخشید که همان تجلی، خلق و ایجاد است.

سوال ۱۶: در مورد «بی‌نهایت» بودن خدا توضیح دهید. آیا مکانی است؟! (دکتر/ا. کرمانشاه) (۱۰ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

زمان و مکان هر دو مخلوق هستند و به همین دلیل از صفات مخلوق «ممکن الوجود» نیز برخوردار می‌باشند که از آن جمله: حرکت، تغییر، حدوث و فنا می‌باشند. لذا زمان و مکان، به خداوند متعال راه ندارد و اگر منظور مکان و زمان طبیعی باشد که همه‌ی موجودات غیرمادی، ورای زمان و مکان هستند، چه رسد به خداوند متعال که خود خالق زمان و مکان می‌باشد.

لفظ «بی‌نهایت» که شاید خالی از اشکال هم نباشد، برای تقریب ذهن است. منظور این است که به خداوند متعال هیچ «حدّی» راه ندارد، نمی‌شود کمال حیات، علم، جمال و ... را در او به حدی محدود و معین نمود. یا به تعبیر دیگری از تمامی توصیفات که او را به لحاظی محدود می‌نماید، منزّه (سبحان) است.

خداوند متعال «واجب الوجود» است، یعنی هستی محض است و هستی محض همان کمال محض است. آنچه هستی دارد، کمال است و آنچه نقص است، همان عدم و نیستی (کمال) است. پس اطلاق هر گونه «حدّی» به کمال، به مثابه‌ی قائل شدن به راه یافتن نیستی و نقص به کمال است که در این صورت خود به خود او را از کمال خارج و از واجب الوجودی ساقط می‌نماید و در زمره‌ی ممکنات (مخلوقات) قرار می‌دهد.

به عنوان مثال: تجلی کمال الهی در مظاهر مختلفش چون: حیات، علم، حکمت، زیبایی، قوت، قدرت و ... در موجودات عالم، محدود و به تناسب ظرفیت وجودی آنهاست، اما این کمالات در وجود حق تعالی، حدّی ندارد و عین هم و عین ذات هستند، وگرنه ترکیب لازم می‌آید که نشأت گرفته از تجزیه و جزء به جزء بودن است که خود دال بر محدودیت هر یک می‌باشد.

به بیان فلسفی: «اگر واجب الوجود نسبت به یکی از کمالاتی که محال نیست (ممتنع الوجود نیست)، ضرورت و وجوب نداشته باشد، مشتمل بر یک جهت امکانی خواهد شد (در آن کمال ممکن الوجود می‌گردد) و در نتیجه نفس ذاتش از کمال مزبور خالی بوده، نسبت به وجود و عدم آن علی‌السواء خواهد بود و معنای این جمله این است که ذاتش مقید به یک جهت عدمی باشد.» (علامه طباطبایی^(۶)، آغاز فلسفه، ص ۷۷)

پس منظور از «بی‌نهایت»، یعنی او هستی و کمال محض است و کمال او عارضی و از غیر نیست، بلکه عین ذات است، پس هیچ حدّ و مرزی بر نمی‌دارد، چرا که هر گونه نقصی، نیستی است و کمال را ساقط می‌کند و دال بر ممکن الوجود بودن است که باید علت پیدایش کمال را در بیرون از ذاتش بیابد.

مرتب:

نهج البلاغه: [ژرف‌ترین و زیباترین درس توحید](#)

شبهه ۱۷: در قرآن کریم مکرر به ترس از خدایی که مهربان، عاشق و معشوق است تأکید شده و برخی چنان می‌گویند که سبب فرار می‌شوند، از سوی دیگر می‌فرمایند به او توکل کنید، به او پناه ببرید و ...؟ (لیسانس مکانیک/تهران) (۱۵ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بحث «محبت الهی» در قرآن، روایات، حکمت، عرفان و ... بسیار گسترده و البته زیبا و شیرین است. سخن از عشق، عاشق و معشوق حقیقی و واقعی است و جالب است بدانیم که نقطه تلاقی و اتحاد «عقل و قلب» همین عشق است، چنانچه امام خمینی^(ه) می‌فرمود: «عشق واقعی و عاشق واقعی، دلیل بر وجود معشوق واقعی است».

الف - بدیهی است که خداوند متعال، فعال ما پشاه است، یعنی نه کسی به او دستور می‌دهد که خلق کند و نه مجبور می‌شود که خلق کند و نه نیاز دارد که خلق کند و او منزّه (سبحان) از این حالت‌ها و توصیف‌ها می‌باشد، پس هر گاه خلق می‌کند، دوست دارد که خلق کند. پس خلق تجلی همین محبت است و عشق فطری ما نیز تجلی همان عشق محبوب به ماست و حتی عشق‌های مجازی نیز ریشه در همان عشق حقیقی دارد، با جعل معشوق.

این نمود، عامل اصلی عشق انسان به «کمال» است و کمالی وجود ندارد، به جز او. پس همگان عاشق او هستند، هر چند که گاه معشوق‌های کاذبی به جای او اتخاذ می‌کنند و این عشق فطری را به آنها اختصاص می‌دهند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم به جای خدا همتیانی (از بت‌ها و طواغیت و نفس) برمی‌گزینند که آنها را چنان که باید خدا را دوست داشت دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، شدت محبتشان به خداوند است (محبتشان به هر چیز دیگری در طول محبت اوست). و اگر کسانی که ستم کرده‌اند آن هنگام که عذاب (آخرت) را مشاهده می‌کنند ببینند که قدرت و نیرو همه از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است (به شدت پشیمان خواهند شد).

خداوند متعال برای هر یک از انسان‌های برگزیده‌اش لقبی مناسب با ویژگی‌اش بیان نمود، آدم^(ع) را صفوة الله (برگزیده‌ی الله) خواند و خلیفة الله^(ع) را نوح^(ع) را نبی الله خواند و مظهر نبوتش نمود - ابراهیم^(ع) را خلیل الله خواند و مظهر رفاقت و خلقتش نمود - موسی^(ع) را کلیم الله خواند و مظهر گفتگوی عبد با معبودش نمود - عیسی^(ع) را روح الله خواند و مظهر اعجاز خلقتش نمود - اما لقب اشرف مخلوقات و انسان کامل را «محبت» قرار داد و حضرت محمد مصطفی^(صلوات الله علیه و آله) را «حبیب الله» خواند، تا همه بدانند که «محبت» اصلی‌ترین رمز خلقت و والاترین مقام انسانی است.

ب - اما عشق و محبت، نه تنها بی‌نظم و حساب و کتاب و شاخصه و آثار نیست، بلکه همه‌ی نظامات و آثار نیز به همین محور خلقت برمی‌گردد. لذا نتیجه‌ی رسالت را نیز مودت (اهل بیت^(علیهم السلام)) خواند که پایه‌ی محبت و عشق است.

*** -** از جمله شاخصه‌های عشق الهی این است که او عاشق و معشوق تجلی خودش است، لذا فرمود: «ان الله يحب المتقين» - «ان الله يحب المحسنين» - «ان الله يحب المقسطين» و ... که همه اسمای الهی است. خداوند متعال هستی و کمال محض است و عالم تجلی اوست، پس هستی را دوست دارد، لذا عشق الهی به هستی و تجلی هستی تعلق می‌گیرد، لذا در آیاتش فرمود: کافر، ظالم، متکبر، خائن، فاسد و ... را دوست ندارم. بدیهی است که این حالات همه از نقص و نیستی است.

***- از دیگر شاخصه های عشق و محبت، «غیرت» است. غیور یکی از اسماى الهی می باشد و ایجاب غیرت، همان نپذیرفتن «غیر» است، لذا کافر و مشرک - یعنی کسی که به سراغ غیر رفته و یا غیر را در این محبت شریک گرفته است - را دوست نمی دارد. او خائن است.**

***- از جمله شاخصه های عشق، میل به دیدار معشوق است. محب همیشه مایل به لقای محبوب است، لذا عاشق به «لقاء الله» را متقابلاً دوست دارد و منکر یا متنفر از آن را دوست نمی دارد.**

و نقطه ی مقابل دوست داشتن و محبت نیز دشمن داشتن و غضب است. طرد معشوق به خاطر خیانتش، عین غضب است که نموده ها و آثار خود را دارد.

ب - پس شاکله ی آدمی «حبّ و بغض» است که در جسمش به شکل «شهوت و غضب» ظهور دارد و در روحش به شکل «حب و بغض»، که به ایمان یا کفر می انجامد. امام باقر (علیه السلام) در تشریح رابطه ی محبت با دین فرمودند: «هل الدین الا الحب - آیا دین چیزی جز محبت است؟» و از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که آیا «حبّ و بغض» جزو ایمان است؟ فرمودند: ایمان چیزی جز حبّ و بغض نیست (یعنی حبّ لله و بغض لله است).

پس انسان عاشق نیز همیشه بین «خوف و رجا»، یعنی ترس و امید قرار دارد، امید وصال معشوق و ترس از فراق و مغضوب واقع شدن و آیات رحمت و غضب نیز به همین دو حالت تصریح دارد.

اما نکته اینجاست که انسان باید بداند که این غضب یا خوف الهی به خاطر آن چیزهایی است که خودش ایجاد می کند، با محبوب قهر می کند، با محبوب دشمنی می کند، با محبوب می جنگد، او را تکفیر می کند، از شنیدن نامش مشمئز می شود، برایش شریک می گیرد ...، و همه ی این مواضع را علیه «هستی و کمال» اتخاذ می کند، علیه معبود و معشوق اتخاذ می کند، پس به سوی نیستی و هلاکت می رود. لذا ضمن بشارت، انذار لازم است تا مراقب خودش باشد و لطف، رحمت، کرم، مغفرت، جود، سخاوت و بازگشت (توبه) از سوی معشوق لازم است، تا اگر عاشق و محبی بی توجه شد، رو برگرداند و خیانت کرد، ضلالت و هلاکت و نیستی را سرنوشت محتوم خود ببیند و ناامید نشود و بازگردد. خدا توأب (زیاد بازگشت کننده به بنده ی عاصی) است، پس بنده اش نیز باید تجلی این اسم و توأب باشد.

در خاتمه توجه شود که برخی چنان جوّ می سازند که خدا مهربان است و برخی ما را می ترسانند، که گویا آیات لطف و محبت به آنان نازل شده و آیات قهر و عذاب را دیگران از خود می گویند. بالاخره همانهایی که از خشم و غضب گفتند، از لطف و محبت نیز گفته اند که اینان فهمیده اند خداوند کریم، مهربان است.

هدف این جوسازی دو محور است، اول جری و عاصی کردن مردم به بهانه ی لطف و محبت خدا و دوم دور کردن آنان از محضر علما و دانشمندان و ناصحین به علوم قرآنی. اما عاشق باید بداند که اولاً عشق باید دو سویه باشد که به وصال بیانجامد و ثانیاً اگر وصال هست، فراق هم هست و اگر وصال لذت دارد، فراق آزار و اذیت دارد، پس خود را نباید دور نماید و به عذاب بیاندازد.

در نظر بازی ما بی خبران حیرانند
من چنینم که نمودم، دگر ایشان دانند
عاقلان نقطه ی پرگار وجودند، ولی
عشق داند که در این دایره سرگردانند
(حافظ)

مرتبط:

از عشق بگویند. چرا پسر و دختر عاشق هم می شوند و چرا دنیاى امروز همه عشق و عاشقی است؟ آیا در قرآن و اسلام نیز اشاره ای به عشق و محبت شده است؟

شبهه ۱۸: خدایی که خیر محض است و از او شرّی صادر نمی‌گردد، چگونه «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» دارد و هر کسی را بخواهد گمراه می‌کند؟ (حسابرسی/تهران) (۱۸ مهر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که اشاره نمودید، خداوند متعال هستی و کمال محض است و بدیهی است که شرّ و بدی از او صادر نمی‌گردد و از سوپی نیز مکرر تصریح نموده است به «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ».

بدیهی است ذهن در برخورد اول با سؤال و شبهه مواجه می‌گردد که اولاً: چگونه است که او هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می‌نماید، پس تکلیف و نقش «اختیار»ی که داده چه می‌شود؟ ثانیاً: چرا به کسی که خودش هدایت نموده پاداش می‌دهد و کسی را که خودش گمراه نموده کیفر می‌نماید؟ و ثالثاً: از او که شرّی صادر نمی‌گردد، پس چگونه و چرا گمراه می‌نماید. گمراه نمودن که کار خیر و خوبی نیست؟!

الف - خوب است که ابتدا پاسخ را با یک مثال در عملکرد خودمان روشن نماییم.

خیر است، اگر شما در بیابانی، چاهی حفر کنید تا آب از آن فوران کند و سپس درختانی بکارید که میوه دهد. بعد به همه بگویید که اینجا باغی است برای شما و در این نقطه نیز چاهی برای سیراب کردن شما و درختان و حیوانات. لذا از فایده‌های آن استفاده کرده و لذت ببرید، اما به چاه نزدیک نشوید، چون امکان سقوط و هلاکت دارد و هم درختان را قطع نکنید، آتش نزنید و

در چنین عملی، شما خیر، کار خیری انجام داده‌اید، اما دو شخص متفاوت وارد این باغ می‌شوند، یکی از این همه نعمت فایده و لذت می‌برد و دیگری مستقیم سر چاه رفته و سقوط می‌کند و یا درختان را قطع کرده و خود را بی‌بهره می‌سازد و یا باغش را آتش زده و خودش هم می‌سوزد.

ب - به نظر می‌رسد همه‌ی پاسخ با همین سؤال روشن شده باشد. به قول آیت الله حائری شیرازی، خدا خیر ملائک و حتی ابلیس را می‌خواهد. او می‌داند که ابلیس تاکنون هر چه عبادت کرده بود، به خاطر این بود که بر فضل و جایگاهش نزد ملائکه افزوده می‌شد. اکنون می‌خواهد او یک پله بالاتر بیاید و خود را نبیند، بلکه خدا را ببیند. پس داروی دردش را می‌فرستد و می‌گوید: این «آدم» از تو افضل است، پس برای عبادت من که رشد توست، به او سجده کن. اما او تکبر کرده و می‌گوید: خیر خودم افضل هستم. لذا با همین خیر به «آدم» و خیر به دستور «سجده به آدم»، ملائک به مقام والاتر می‌رسند و ابلیس سقوط می‌کند.

ج - خداوند متعال نیاز و درد انسان را می‌داند، لذا به او «عقل» را به عنوان «نبی درونی» و پیامبران^(ع) را به عنوان «نبی بیرونی» و کتاب را به عنوان «علم روشنگر» و امام را به عنوان «الگو و راهنما» می‌فرستد و می‌فرماید به عقل رجوع کن و از پیامبر و کتاب اطاعت کن و از امام پیروی کن، تا رشد کنی. یک عده با همین خیر الهی، هدایت می‌شوند و یک عده نیز عناد و جمود ورزیده و با همین خیر گمراهتر می‌شوند.

پس چنین نیست که مثلاً یک عده را با خیری هدایت می‌کند و یک عده دیگر را با شرّی گمراه می‌نماید، بلکه هر چه از او صادر می‌شود خیر محض است، و با همان خیری که می‌فرستد، عده‌ای [با اراده و اختیار خود] هدایت و عده‌ای گمراه می‌شوند. چنانچه در مورد قرآن کریم فرمود: همین قرآن که خیر محض است، بر مؤمنین شفای دردها و برای ظالمین، اسبابی برای گمراهی بیشتر است.

«و تَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الاسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

و در آیه‌ی بعد نیز تصریح می‌نماید که من «نعمت» را می‌فرستم، اما برخی از آن روی برمی‌گردانند:

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَتَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوسًا» (الاسراء، ۸۳)

ترجمه: و چون به انسان نعمت ارزانی داریم روی می‌گرداند و پهلو تهی می‌کند و چون آسیبی به وی رسد نومید می‌گردد.

پس خداوند سبحان (منزه از کاستی و نقص و صفات مخلوق)، هستی، کمال و خیر محض است. چنین نیست که کسی را به شیوه و اسبابی هدایت کند و کس دیگری را به شیوه و اسبابی متضاد گمراه نماید و بعد به این پاداش بدهد و به آن کیفر؛ بلکه خیر و نعمت را به همه می‌فرستد، یک عده با اراده‌ی خود «شاکر» می‌شوند و یک عده نیز با اراده‌ی خود در مقابل همان نعمت «کفر» می‌ورزند. لذا فرمود:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه (انسان) شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

www.x-shobhe.com

شبهه ۱۹: دوستی می‌گوید: توحید و معاد را قبول دارم، اما در خصوص نبوت، عقل می‌تواند قبول یا رد نماید و در اینجا بحث دین مطرح می‌شود. دین را نیز باید بررسی کرد، لذا به مباحثی چون برده‌داری و ... کشیده شد؟ (لیسانس کامپیوتر/ اصفهان) (۱۳ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه تنها نبوت، بلکه همان توحید و معاد نیز با عقل شناخته شده و به اثبات می‌رسد، لذا «عقل می‌تواند قبول یا رد کند»، دلیلی نیست که حتماً تکذیب نماید. بلکه باید در امر نبوت نیز تفکر و تعقل شود، شاید عقل به اثبات برساند. لذا این بررسی نیز باید بر اساس اصول و قواعد عقلی صورت بگیرد.

بدیهی است که وقتی اصول دین درست شناخته نشد، انسان در دین شناسی وارد فروع و جزئیات می‌گردد و قطعاً به هیچ نتیجه‌ی مثبت یا متقنی نمی‌رسد.

الف - اگر کسی اول و آخر را قبول کرد، یعنی مبدأ و معاد را با عقل شناخت، اصل بعدی «صراط‌شناسی» است، یعنی چگونگی پیمودن مسیر «انا لله و انا الیه راجعون» را باید با عقل بشناسد. چرا که عقل حکم می‌کند که نه تنها باید در هر حرکتی هدف را بشناسیم، بلکه باید از نقشه‌ی راه نیز آگاه باشیم.

صراط شناسی و ترسیم نقشه‌ی راه، از دو راه خارج نخواهد بود و راه سومی ندارد. یا انسان می‌گوید: «خودم این راه را ترسیم می‌کنم، چون من عقل دارم» یا می‌گوید: «عقلی که دارم به من حکم می‌کند که همان خدای شناخته شده به عقلی که من و عالم هستی را خلق کرده و بازگشت و معاد نیز به سوی اوست، خودش باید این راه ترسیم و قوانینش را تبیین و ابلاغ نماید»، که آن وقت اعتقاد به نبوت لازم می‌آید.

عقل می‌گوید: کار من شناخت است، اما علم چیز دیگری است و من حکم می‌کنم که تو به همه چیز علم نداری و نمی‌توانی داشته باشی، پس چگونه می‌خواهی بین مبدأ و معادی که به واسطه‌ی نورافشانی من (عقل) شناختی، صراط مستقیمی را ترسیم کنی؟! تو نه به قعر زمین رفته‌ای و می‌توانی رفت و نه به اوج آسمان‌ها رسیده‌ای و می‌توانی رسید؛ حتی از شناخت کامل یک پشه هم عاجزی، چه رسد به خودت و هر آنچه در عالم هستی وجود دارد؛ پس چگونه می‌توانی همه چیز را بشناسی و بر اساس آن شناخت علمی، قوانینی صحیح تدوین نمایی که عقل صحت آن را بپذیرد؟!

همچنین عقل حکم می‌کند که صرف شناخت اول و آخر [مبدأ و معاد] و نیز کتابی که نقشه‌ی راه در آن باشد و آگاهی از آن نیز کافی نیست، بلکه راهنما و بلد راه نیز می‌خواهی، الگو، اسوه و رهبر نیز لازم داری، پرچمدار و مربی و منجی در گرفتاری‌ها و لغزش‌گاه‌ها و پرتگاه‌های مهلک در این مسیر را نیز لازم داری و تو نمی‌توانی برای راهی که اول و آخرش را تو تعیین نکرده‌ای، نقشه‌اش را تو ترسیم نکرده‌ای، باید‌ها و نباید‌هایش را تو تدوین ننموده‌ای، یک بلد راه، یک مربی، یک پرچمدار، یک الگو و رهبر (امام) تعیین کنی؛ بلکه او خودش باید این کار را انجام دهد. لذا فرمود انبیا را فرستادم، تا هم آیات و نشانه‌های خدا برای شما بخواند، هم شما را به گونه‌ای تزکیه نماید که علمتان نافع گردد و نه مضر و هم کتاب و حکمت را به شما بیاموزد و هم الگو و اسوه و رهبر شما باشد، البته فقط رهبر کسانی خواهد بود که مبدأ و معاد را شناخته‌اند و امید دارند سالم و موفق به مقصد برسند:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الجمعه، ۲)

ترجمه: اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب، ۲۱)

ترجمه: قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

ب - از این رو انسان در حیات معقول خود، به حکم عقل، پس از توحید و معاد، «نبوت» را نیز قبول، تأیید و باور می‌کند و برای اثبات آن، به جای دلایل عقلی، از راه بررسی احکامی جزئی و فرعی چون: «طهارت، کنیز و غلام و...»، وارد نمی‌شود و این احکام را ملاک و شاخص شناخت اصول قرار نمی‌دهد، بلکه می‌گوید: عقل به من حکم کرد که راه را او نشان می‌دهد و قوانین را او وضع می‌کند، پس این قوانین و احکام درست است؛ چه من چند و چون آن را بدانم و اجزا و جوانبش علم و آگاهی داشته باشم و چه نداشته باشم. حال اگر من دوست داشته باشم که وارد مقوله‌ی «احکام و فلسفه احکام» شوم، خب راه بسته نیست و می‌روم در این رشته تحصیل تخصصی می‌کنم، اما اگر چنین ننمودم، مثل هر امر دیگری که چون علم ندارم به عالمش مراجعه می‌کنم، در این گونه احکام فرعی نیز به مرجعش رجوع می‌نمایم، نه این که بدون هیچ علمی نسبت به «فقه»، فلسفه احکام را ملاک و شاخص شناخت اصول قرار دهم.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۰: آیا امامان معصوم ما امام جنیان نیز می‌باشند؟ دلایل محکمی بیاورید. آیا اعتقاد داشتن یا نداشتن به این موضوع مهم است؟ (دوم دبیرستان، ریاضی/اصفهان) (۱۷ دی ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر اعتقاد صحیحی که از شناخت درست نشأت می‌گیرد در رشد کمالی انسان و جهان‌بینی او مهم است و هر اعتقاد غلط (خرافه) که از شناخت غلط نشأت می‌گیرد نیز از آن جهت که مانع از رشد بیشتر و حتی تنزل در مرتبه‌ی وجودی قرار می‌گیرد، مهم است. لذا شناخت و اعتقاد غیرمهم معنا ندارد. منتهی مهم‌ها نیز مراتب دارند.

در پاسخ سؤال مربوط به امامت بر جنیان، به نکات ذیل توجه شود:

الف - ارتباط متقابل جنّ با انسان، به ویژه با انبیا و اولیای الهی، در قرآن کریم تصریح شده است، چنانچه در مورد خدمتگزاری آنها در حکومت و تحت سلطه‌ی حضرت سلیمان (علیه‌السلام) بیان گردیده است.

ب - وقتی خداوند به ملائک دستور داد که به «آدم» سجده کنند، یعنی آدم را معلم، الگو و امام ملائک نمود، ابلیس که از جنیان بود، در رده‌ی ملائک قرار داشت و این امر او را نیز شامل گردید. پس وقتی انسان کامل «امام ملائک» نیز هست، امام جنیان و سایر موجودات عالم نیز می‌باشد.

ج - اساساً خداوند متعال به جز انسان کامل، کسی را «خلیفة‌الله» ننموده است، حتی ملائک که پرسیدند چرا ما را خلیفه نمی‌کنی، فرمود: من چیزهایی می‌دانم (از آفرینش خود) که شما نمی‌دانید و همانجا نشان داد که «آدم» برتر از «فرشتگان» می‌باشد و معلم آنهاست. پس دقت شود که «خلیفة‌الله» فقط از بنی آدم است و به جز خلیفة‌الله نیز کسی به نبوت و امامت برگزیده نمی‌شود. لذا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) برای همه‌ی موجودات رسول الله است و امامان (علیهم‌السلام) نیز برای همه‌ی موجودات امام هستند.

د - خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نموده است که برخی از جنیان پس از استماع آیات قرآن کریم، به اسلام و پیامبر اسلام (صلوات الله علیه و آله) ایمان آوردند و مسلمان شدند و برخی دیگر کافر شدند، کفر و ایمان در میان اجنّه، به اعتقاد آنها به رسول اکرم و امامان صلوات الله علیهم اجمعین مربوط می‌شود، مثل انسان:

«وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا * وَأَنَّا مِمَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِمَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأَوْلِيكَ تَخْرُوجُوا رَشَدًا» (الجن، ۱۳ و ۱۴)

ترجمه: و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد از کمی [پاداش] و سختی بیم ندارد * و از میان ما برخی فرمانبردار (مسلمانند) و برخی از ما منحرفند پس کسانی که به فرمانند، آنان در جستجوی راه درستند.

د - امام، به تعبیر عام، امام الگو و رهبر و جلودار است و به تعبیر خاص، جانشین پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) می‌باشد، لذا نه تنها به جز نوع بشر کسی خلیفة‌الله، ولی الله و امام نشده است، بلکه معنا ندارد پیامبر امتی (چه انسان، یا ملک یا جن)، از نوع بشر باشد، اما جانشین او از نوع دیگر موجودات باشد. پس امامان (علیهم‌السلام) برای تمامی موجودات امام هستند.

و - علامه طباطبایی: «... از آنجایی که روشن شد جنیان دین مستقلی ندارند و تابع دین پیامبران بشری هستند و با توجه به ایمان برخی و کفر برخی دیگر بنابراین قطعاً عده‌ای از آنها به وجود امام زمان (عج) ایمان دارند و برخی دیگر منکر آن هستند.» (المیزان، تفسیر سوره فصلت، آیه ۲۵)

شبهه ۲۱: سؤال این است که روح پس از مرگ کجا می‌رود و قرار است چگونه زندگی کند؟ چون من واقعاً جهنم را رد می‌کنم. به نظرم پس از مرگ یک زندگی دیگری هست که عذابی در آن وجود ندارد و نظریه جهنم نیز صرفاً برای ترساندن مردم بیچاره بوده است. (دبیلیم انسانی/ارومیه) (۲۶ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آدمی‌زاد اغلب با تخیلات خود بیشتر از واقعیات حال می‌کند و دوست دارد که همه چیز در عالم واقع نیز مانند تخیل مطلوب او باشد، در صورت که چنین نیست. لذا انسان باید فکر کند و قبول نماید که در حقایق عالم هستی، مقوله‌ای به نام «به نظر من»، هیچ نقشی ندارد و ردّ و تکذیب شخصی نیز هیچ حقیقتی را تغییر نمی‌دهد و فقط ممکن است برای مدتی توجیهی برای ذهن تخیل‌گرا باشد.

الف - بدیهی است که وقتی کسی می‌گوید: «من جهنم را رد می‌کنم» و البته هیچ دلیلی نیز بر آن [حتی برای عقل خودش] اقامه نمی‌نماید، مشکل اصلی اعتقادی‌اش با جهنم نیست، بلکه با اصل «توحید و خداشناسی» است.

اصل معاد و اعتقاد به آخرت و حساب و کتاب و پاداش و عقاب، پس از اعتقاد به «مبدأ» مطرح می‌گردد. پس اگر کسی خداوند متعال را خالق علیم و حکیم عالم هستی نشناخت، دیگر فرقی نمی‌کند که جهنم را رد کند یا نکند، چرا که در نظر او جهان هستی بی‌هدف و تصادفی به وجود آمده و بی‌دلیل چرخه‌ای را به وجود آورده است و به سوی پوچی می‌رود.

ب - در این مرحله عقل حکم می‌کند که قطعاً چنین نیست و نظام آفرینش و قوانین مترتب بر آن نیز گواهی می‌دهند که نه عالم هستی تصادفی و بی‌دلیل خلق شده و نه به سوی بی‌هدفی و بی‌جهتی رهسپار می‌باشد.

در این تقابل عقل و تخیلات مبتنی بر خواسته‌های نفسانی، ذهن سعی می‌کند تا برای تبیین عالم هستی و سمت و سویش، فلسفه بیافد. در اینجاست که «به نظر من»، ملاک و میزان شناخت و تشخیص می‌شود و نظریه‌پردازی‌های بی‌دلیل، چه در قالب ذهنی افراد و چه در قالب مکاتب و ایسم‌ها، آغاز می‌گردد.

هر کسی در ذهن خیال می‌کند که عالم هستی یک بوم نقاشی سفیدی است که در اختیار او قرار گرفته و او می‌تواند هر نقشی را که دلش می‌خواهد، در آن به تصویر بکشد و برای آن مبدأ و معاد دلخواهی تعریف نماید.

پس منکر معاد یا حتی نبوت، باید ابتدا در هستی‌شناسی و جهان‌بینی خود تجدید نظر کند و ببیند آیا این «به نظر من»‌هایش، هیچ انطباقی با حقایق عالم دارد؟

پ - در نتیجه اگر فرد، خدا را شناخت و تکذیب کرد، نه تنها معاد، بلکه اساساً هر مقوله‌ای، هر باوری، هر ارزشی و هر بحثی بیهوده برای او بیهوده می‌شود. چرا که جهان در نظر او هیچ در هیچ می‌گردد.

ما همیشه به ماتریالیست‌ها می‌گوییم: اگر حقیقت و واقعیت چنین است که شما می‌گویید، دیگر چرا نظریه می‌دهید، چرا نظر خود را به دیگران تعلیم می‌دهید، چرا تبلیغ و بحث می‌کنید، چرا نظرات را به زور، پول، سیاست و حتی جنگ تحمیل می‌کنید؟ رها کنید هر کسی هر گونه که دلش خواست نظر بدهد و بر اساس تخیلات و نظریاتش زندگی کند.

در اینجا همان‌ها هدفدار و ارزشی می‌شوند و پاسخ می‌دهند: خیر؛ این خلاف کمال و رشد بشر است، این آنارشیسم می‌شود؛ این هرج و مرج و پوچی می‌آورد، حتماً باید هدفی باشد، نتیجه‌ای باشد؛ اما آن را ما بر اساس «به نظر من» و منطبق با منافع خود تبیین می‌کنیم و دیگران نیز باید بپذیرند(!؟)

اما اگر انسان مبتنی بر دلایل عقلی، خدا را شناخت، می‌فهمد که محال است هیچ حکمت و هدفی در آفرینش نباشد و محال است که کور و بینا، عالم و جاهل، ظالم و مظلوم، مؤمن و کافر، متقی و فاسق و ... همه برابر باشند، خوبی و بدی، ارزش و ضد ارزش و ... همه بی‌معنا باشند و هر کسی هر کاری کرد، در

نهایت می میرد و دیگر بر نمی گردد و یا دوباره برمی گردد و بدون هیچ عذابی زندگی می کند و باز هم هر کاری دلش خواست می کند و این چرخه بی معنا همچنان ادامه دارد.

عقل حکم می کند که اتفاقاً این گونه نظریات است که هیچ پایه و اساس عقلی و علمی ندارند و فقط همان «به نظر من» هستند.

ت - نمی شود که انسان از یک سو منکر مبدأ و معاد (خدا و قیامت) باشد و از سوی دیگر معتقد به روح باشد و پرسد: روح پس از مرگ کجا می رود؟ و منطقی نیست که کسی به عالم ماوراء الطبیعه و بالتبع روح اعتقادی نداشته باشد، بعد حکم کند که آدمی پس از مرگ، دوباره برمی گردد.

به طور حتم، اگر روحی نباشد (که هست)، دیگر «برمی گردد» معنا ندارد. انسان ماده و جرم است و در طبیعت تجزیه و ترکیب می شود و هیچ دلیلی ندارد که دوباره برگردد و خوش و خرم زندگی کند. اما اگر روحی باشد (که هست)، همه ی نگاه ها در جهان بینی و معادلات تغییر می یابند.

ث - پس هر کسی باید سعی کند که ذهن خود را از تخیل در مورد عالم و حقایق آن، پاک کند و درباره ی این عالم و خودش تعقل و تفکر و تدبر کند. کسب علم و معرفت بنماید. نه این که با اتکا به اصل متزلزلی چون «به نظر من»، نه تنها منکر حقایق گردد، بلکه یک عالم دیگری را تصور کند و بگوید که انسان به این دنیا برمی گردد و اتفاقاً خیلی هم خوش می گذرد! و در نتیجه ضمن تکذیب بی دلیل، حکم کند که هر کس گفت: حرکت هدفدار است، معادی هست، حساب و کتابی هست، هر کس باید به نتیجه و انتهای راهی که رفته برسد و هیچ حقیقت و واقعیتی پوچ نیست، لابد خواسته دیگران را بترساند! خب، که چه بشود؟! اگر قصد سلطه بر دیگران را داشته باشد که منکران راحتتر این کار را می کنند و می گویند: چون حساب و کتاب و معادی نیست، پس هر کس زور بیشتری داشت، محق است. (فلسفه ی کفار قدیم و فلسفه ی نوین غرب).

ث - بی شعورترین مرتبه ی هستی، همین مرتبه ی حیات مادی است. آیا در این دنیای مادی، هیچ راهی، هیچ حرکتی و هیچ تلاشی به نتیجه ای نمی رسد؟ و عاقل و جاهل - با سواد و بی سواد - تلاشگر و تنبل - با فکر و بی فکر - با بصیرت و بی بصیرت - با اخلاق و بی اخلاق - جانی و قربانی و ...، همه یکسان هستند و در خاتمه همه پوچ می شوند؟! اگر چنین نیست، پس چطور گمان می کنند که کل عالم هستی، با این نظام عالمانه و حکیمانه اش و با این نظم جمیل و قاهرانه اش و ... همه پوچ می شود.

منکر معاد، از کجا فهمید که انسان به دنیا بازمی گردد و خوب و خوش زندگی می کند؟ آیا دلیل عقلی دارد، آیا قانون علمی دارد و یا آن که حتی یک نمونه دیده است؟! یا فقط دوست داشته این چنین فرض کند؟

پس تمامی این نظریات خیال، توهم و توجیهی بیش نمی باشند. نفس انسان می خواهد هر کاری که دوست دارد انجام دهد، اما حساب و کتاب و نتیجه ی نامطلوبی نیز نداشته باشد. اما حقیقت عالم چنین نیست، بالاخره کسی که مراقب سلامت خود باشد، سالم می ماند و کسی که دستش را در آتش فرو کند، دستش می سوزد و چه بسا عفونت کرده و او را هلاک کند. مگر می شود این قوانین را با «به نظر من» تغییر داد؟ مگر معقول است که انسان واقعیات و حقایق عینی را نادیده بگیرد و پیرو ظن و گمان خود و دیگران شود که هیچ بنیان عقلی و علمی ندارد؟!

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، ۳۶)

ترجمه: و بیشتر آنها (در اعتقاداتشان) جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند، با آن که بی تردید (ظن و گمان از هیچ حقیقی بی نیاز نمی سازد، همانا خداوند به آنچه می کنند داناست.

ج - خداوند متعال در اثبات معاد برای عقل خردمند بشر، دلایل و مثالهایی بیان می نماید مبتنی بر این که دنیا پوچ آفریده نشده است و بالتبع هیچ حرکتی بی هدف و هیچ کاری بی نتیجه نمی ماند و همه چیز از بد و خوب، پوچ و مساوی نیست. حتی منکر خدا و قیامت نیز این حقیقت را در عالم دنیا تجربه می کند:

«... فُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: ... بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ جز این نیست که تنها صاحبان خرد ناب متذکر می‌شوند.

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَرَ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (هود، ۲۴)

ترجمه: مثل این دو گروه (کفار و مؤمنان) همانند کور و کر و بینا و شنواست، آیا این دو در وصف و حال یکسانند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۱۰۰)

ترجمه: بگو: هرگز پلید و پاک (چه از روان انسانی باشد و چه از عقاید و اخلاق و عمل وی) یکسان نیستند هر چند زیادی پلیدها تو را به شگفت آورد. پس ای صاحبان خرد، از خدا پروا کنید، شاید رستگار گردید.

WWW.X-SHOBBHE.COM

شبهه ۲۲: مگر حیات برزخی غیر مادی نیست؟ پس دستوراتی مانند زیارت قبور در شب جمعه یا کراهت شبانه به قبرستان رفتن و ... چه معنا و مفهومی دارد؟ (ارشاد الکترونیک/تهران) (۲۹ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برزخ در لغت به حفاصل دو چیز اطلاق می‌گردد و در ادبیات قرآنی به «ادامه‌ی حیات از مرگ تا قیامت» اختصاص یافته است:

«وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (المؤمنون، ۱۰۰)

ترجمه: و پیش روی آنها (عالم) برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

تأکید و اصرار کلام وحی بر این است که انسان‌ها بدانند، همچنان که با پایان زندگی جنینی در رحم و بیرون آمدن از آن عالم متفاوت، نابود نمی‌شوند، بلکه به عالمی دیگر وارد شده و حیاتشان ادامه یافته است، پس از مرگ نیز نه تنها قیامتی هست، بلکه بین مرگ تا قیامت نیز به عدم نمی‌روند یا نابود نمی‌شوند، بلکه حیاتشان در عالم برزخ (عالمی بین دنیا و آخرت) ادامه دارد. حال اگر مؤمن و متقی باشند به گونه‌ای، اگر شهید باشند به گونه‌ای و اگر اهل کفر، ظلم، عصیان و فساد باشند، به گونه‌ای دیگر.

الف - در این دنیا وجود انسان متشکل از جسم، شکل و روح است. پس از مرگ فقط جسم او در خاک می‌پوسد، اما روح و شکل باقی می‌ماند. لذا این روح و شکل به بدنی شبیه همین بدن دنیا که به آن «بدن مثالی» نیز گفته می‌شود، تعلق می‌گیرد. چنانچه مثلاً اگر کسی او را دید، می‌گوید: این فلانی است که می‌شناختمش. شاید بتوان گفت: مثل رویای دیدن افراد یا اجسام در حالت خواب می‌ماند.

پس عالم برزخ، مجرد از ماده است، اما برخی از عوارض مادی چون شکل و مقدار را داراست و از نظر مرتبه بین عالم ماده و عالم قیامت قرار گرفته است.

ب - ارتباط عالم برزخ و ارواح در برزخ، با عالم دنیا به طور کامل منقطع نمی‌گردد، بلکه جسم، اختیار و اراده از آنها گرفته می‌شود. لذا چنانچه در روایات بیان شده است، در موافقی به این دنیا می‌آیند، خوشحال و ناراحت می‌شوند و طلب خیرات و جبران مافات از بازماندگان می‌نمایند. و طبق آیات قرآن کریم نیز هر چند پرونده‌ی اعمال به خاطر سلب اختیار بسته می‌شود، اما پرونده‌ی آثار اعمال (چه خوب و چه بد) تا قیامت باز است و به همین دلیل بر «باقیات الصالحات» تأکید شده است.

ج - هر چند که موضوع «صبح و شب» در آیات قرآنی که مثلاً می‌فرماید هر صبح و شب تسبیح بگوید، تعبیر متفاوتی دارد و از جمله آن که همین صبح و شب زمانی است که چون مطلع هر دوره است مورد توجه قرار گرفته است، اما تعبیر دیگر کنایه از پیوستگی است. مثل کسی که زیاد کار می‌کند و می‌گوید: «شب و روز کار می‌کنم». پس اگر فرمود صبح و شب تسبیح بگویید، یعنی پیوسته تسبیح بگویید و غفلت نکنید و اگر فرمود در برزخ صبح و شب عذاب هست، یعنی پیوسته هست.

د - مسئله‌ی «زمان» در برزخ را از دو منظر باید بررسی نمود: یکی برای برزخیان و دیگری برای زمینی‌ها در ارتباط با برزخیان (اموات و گذشتگان).

بر اساس آیه قرآن کریم که فرمود:

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (غافر، ۷۶)

ترجمه: هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، و روزی که رستاخیز برپا شود [فرمان می‌رسد که: فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب داخل کنید.

برخی بر این باورند که مانند دنیا، کنایه از پیوستگی عرضه بر آتش است. برخی دیگر بر این باورند که متناسب با صبح و شب دنیا به آتش عرضه می‌شوند و برخی دیگر گفته‌اند که عالم برزخ، همان‌گونه که شکل مثالی دارد، صبح و شب مثالی نیز دارد. چرا که شبیه به دنیاست، البته بدون مادیت.

مرحوم علامه طباطبایی^(ه) در این خصوص می‌فرماید: «و در این که فرمود: «عُدُّوا وَ عَشِيًّا»، اشاره است به این که عرضه‌ی کفار بر آتش پشت سر هم واقع می‌شود، و لاینقطع ادامه می‌یابد. و ای بسا این استفاده هم بشود، که اهل برزخ از آنجا که به کلی از دنیا منقطع نشده‌اند، مانند اهل دنیا صبح و شام دارند.»

از همین آیات و روایات استفاده می‌شود که به خاطر عدم انقطاع کلی با دنیا، همان‌طور که نامه‌ی اعمالشان باز است و نیز خیرات و مبرات و باقیات الصالحات و آثار منفی اعمال خلافشان به آنها می‌رسد، امورشان نظمی منطبق با زمان دنیا دارد. چنانچه به بسیاری از اموات اجازه داده می‌شود شب جمعه و جمعه به خانه‌های خود بیایند و

ج - پس آنچه به اهل دنیا گفته شده، هم مرتبط به وضع و حال مادی و معنوی خودشان در دنیا است و هم منطبق با حالات و احوالات برزخ. لذا اگر فرمود: زیارت قبور در قبرستان در شب اکراه دارد، هم مرتبط به وضعیت اهل برزخ است و هم مرتبط به وضعیت و حالات و رفتارها و آثار آنها برای اهل دنیا. از یک سو به ارواح اجازه داده که جمعه (زمانی منطبق با جمعه‌ی دنیا در هر بلادی) به نزد اهل و عیال خود بیایند و از سوی دیگر به بازمانده‌ها توصیه کرده که برای آنان خیرات و مبرات بفرستند، یا بر سر قبر آنان بروند و البته جمعه بهتر است. یا از یک سو فرموده که در هنگام فجر، فرشتگان شب به آسمان رفته و فرشتگان روز نزول می‌یابند، و از سوی دیگر فرموده که دعای سحر به اجابت نزدیکتر است. لذا این زمان‌ها، متناسب با زمان اهل دنیاست، نه این که مثلاً برای ملائک صبح و شب وجود دارد و یا برای برزخیان ایام هفته وجود دارد.

شبهه ۲۲: چرا هیچ نشانه‌ی مستقیمی از وجود خدا نیست؟ چرا پرسیدن در مورد خدا و وجودش حرام است؟ (دانشجوی مهندسی صنایع/تهران) (۳۱ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اجازه فرمایید پاسخ سؤال دوم را ابتدا ایفاد نماییم:

الف - پرسیدن در مورد خداوند متعال و وجودش، نه تنها حرام نیست، بلکه کاملاً واجب عینی است. یعنی همگان باید بیاندیشند، بیاموزند، سؤال کنند، بدانند و بشناسند.

مگر می‌شود از سوپی گفته شود که «اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نمی‌باشد» و از سوی دیگر گفته شود: سؤال در مورد خداوند متعال و وجودش حرام است؟! مگر می‌شود از سوپی بیان شود که اسلام دین عقل و علم است و از سوی دیگر دعوت به پرستش معبودی مجهول و ناشناخته نماید؟! چگونه ممکن است بدون تحقیق و سؤال، در عرصه‌ی هستی‌شناسی، خداشناسی و توحید قدم گذاشت و موحد شد؟!

آنچه گفته شده در پی‌اش نباشید، تحقیق و تفحص در مورد «چیستی ذات حق تعالی» می‌باشد، چرا که این تحقیق نتیجه‌ای ندارد (توضیح داده خواهد شد) و آنچه حرام شده است نیز تعریف و توصیف‌های متفاوت (بر اساس وهم، خیال، تصور و گمان) در خصوص ذات مقدس خداوند سبحان است. چرا که هر توصیفی، محدود کننده‌ی اوست و او نیز از هر گونه توصیفی در مورد ذاتش منزّه (سبحان) است: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - خداوند منزّه است از آنچه به وصف می‌آورید».

توضیح: دقت شود که نه تنها ذات حق تعالی، بلکه هیچ ذاتی قابل شناخت نمی‌باشد (حتی ذات خودتان برای خودتان یا حتی ذات یک پشه)؛ بلکه همه چیز با نشانه‌ها شناخته و معرفی می‌شوند. (لینک)

ب - هر چه که در عالم هست، از سوپی خودش با نشانه‌هایش شناخته می‌شود و از سوپی دیگر، نشانه‌ی مستقیم وجود خداوند متعال است، پس چرا گمان نماییم نشانه‌ی مستقیمی از وجود خدا نیست؟ لذا هر آنچه هست، اسم و نشانه‌ی اوست، یا به تعبیری: هر موجودی و ذره‌ای، خودش اسم‌الله و آیت الله می‌باشد که او را نشان می‌دهد.

موجودی در این عالم دیده و شناخته نمی‌شود، مگر آن که با بودنش نشان از «حیات، علم، زیبایی، حکمت، قدرت و...» در نظام خلقت باشد و چون نه هیچ موجودی خودش خالق خودش بوده و نه دیگران او را خلق کرده‌اند، همه نشانه‌های «او = هو» هستند. هویی که «هو الحیّ القيوم» است، «هو الخالق الباری» است، «هو العليم الحكيم» می‌باشد و به طور کلّ تمامی اسما و نشانه‌های حسن و کمال در عالم هستی، اسم‌های او هستند و او را نشان می‌دهند، لذا فرمود:

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (الإسراء، ۱۱۰)

ترجمه: بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را خواندید بهترین نام‌ها برای اوست، و نمازت را زیاد بلند یا خیلی آهسته نخوان و میان آن دو راهی معتدل بگیر.

ج - خداوند متعال در آیات بسیاری امر نموده است که ای بنده‌ی من، به زمین و آسمان و هر چه در آنها هست، مکرر نگاه کن و در آنها دقت، تأمل، تفکر، تدبر و تعقل نما، تا مرا بهتر و بیشتر بشناسی، چرا که همه «اسم‌ها و نشانه‌های» من هستند. فرمود: همین که موت و حیات را می‌بینی، عقل و قلبت گواهی خواهند داد که زنده کنند و میراننده‌ای وجود دارد و همین که تمام عالم هستی را یکپارچه، متصل، مرتبط، علیمانه، حکیمانه و منظم می‌بینی، دال بر وجود من است:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ * الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِبًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (الملک، ۲ تا ۴)

ترجمه: همان (خدا و خالق) که مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که کدامتان به عمل نیکوتر است، و او شکست ناپذیر آمرزنده است * همان که هفت آسمان را طبقه‌هایی (روی هم) آفرید، هرگز در آفرینش خدای رحمان (از نظر زیبایی، استواری و اتقان صنع) تفاوت و ناهمگونی نمی‌بینی، پس بار دیگر بنگر آیا (در خلق اشیا) هیچ خلل و شکاف (و خلاف حکمت) می‌بینی * سپس بار دیگر (به جهان هستی) نگاه کن که چشم (دلت) خوار و وامانده (از درک نقص و خللی در خلقت) به سوی تو بازمی‌گردد.

انسان - اسم اعظم (برترین نشانه):

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام): «أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ * وَفِيكَ انطوى العالم الأكبر»

ترجمه: یا گمان می‌بری که تو واقعاً یک جرم کوچک هستی؟ در حالی که جهان اکبر در تو پیچیده شده است.

انسان خود بزرگترین و جامعترین و مستقیمترین نشانه‌ی خداست. چرا که هر چه در کائنات و عالم هستی وجود دارد، در انسان نیز وجود دارد. از جمادی که پایینترین مرحله‌ی حیات مادی است تا ملکوت. از اسفل‌السافلین مراتب وجود، تا اعلی‌علیین.

از این رو انسان خودش بهترین کتاب هستی‌شناسی و خداشناسی می‌باشد، لذا پیامبر عظیم‌الشان اسلام، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و اله) و نیز امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» یعنی: آن کسی که خود را شناخت، قطعاً خدا را شناخت.

انسان، سراسر آیه، نشانه و اسم مستقیم خداوند متعال می‌باشد و هر چه انسان کاملتر گردد، بیشتر تجلی حق تعالی گردیده و نشانه‌ی بزرگتری از او می‌شود و در نهایت «انسان کامل»، که خلیفه‌الله است، خودش «اسم اعظم - بزرگ‌ترین نشانه» می‌باشد. از این رو امام صادق (علیه‌السلام) در خصوص آیه‌ی «قَلْبُهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى - بهترین اسمها (نشانه‌ها) برای اوست» فرمودند:

«نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»

ترجمه: والله (قسم جلاله) ما هستیم اسمها (نشانه‌ها)ی نیکوی او، که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود جز به شناخت ما.

توضیح: بیان شد که حق تعالی به نشانه‌هایش شناخته می‌شود (اساساً ذات به نشانه‌ها یا همان اسمها شناخته می‌شود)، پس کسی که نشانه‌ها را نشناخته، او را هم نشناخته است و مبرهن است عمل و عبادت کسی که او را نشناسد مقبول نخواهد بود.

پس هم پرسیدن در مورد حق تعالی نه تنها نیکو، بلکه واجب است و هم نشانه‌های مستقیم او وجود دارند، وگرنه شناخت ممکن نبود و او شناخته نمی‌شد.

شبهه ۲۴: آیا می توان گفت که وقتی به خود می نگریم و می بینیم که علم ما از خودمان نیست و طبق بطلان تسلسل باید کسی باشد که علمش از خودش باشد، پس خدا علیم است؟ (۱۴ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که نه تنها می توان چنین استدلال نمود، بلکه اساساً راه «خداشناسی» همین است.

یک اصل عقلی می گوید: «فاقد شیء نمی تواند معطی شیء باشد»، یعنی کسی که چیزی را ندارد، نمی تواند اعطا کننده ی آن چیز به دیگران باشد، پس اگر علم اعطا شده است، معلوم است که اعطا کننده ای دارد که علیم است.

توضیح:

انسان راه به «ذات اقدس الهی» ندارد (البته راه به هیچ ذاتی ندارد) و آن وجود مقدس را از طریق نشانه هایش، یعنی بروز و ظهور اسمها و صفاتش می شناسد، چنانچه هر چیز دیگری را از روی نشانه هایش می شناسد.

نقص، کمی، کاستی و نیستی، شناسایی ندارند، چون اصلاً هستی نیافته و وجود خارجی ندارند، چنانچه از اسمش معلوم است، کاستی و نیستی هستند؛ یعنی جهل نبود علم است، ضعف نبود قدرت است، زشتی نبود زیبایی است و ...، اما هر چه هست، هستی و کمال است که در رتبه و درجه ای ظهور و تجلی یافته است. پس هر چیزی که هست، نشانه و اسم اوست.

امام خمینی^(ه): «تمام عالم زنده است، همه هم اسم الله هستند. همه چیز اسم خداست. شما خودتان از اسماء الله هستید، زبانتان هم از اسماء الله است، دستتان هم از اسماء الله است ...؛ نمی توانید تفکیک کنید. خود شما اسم الله هستید، حرکات قلبتان هم اسم الله است، حرکات نبضتان هم اسم الله است، این بادهایی که وزیده می شود، همه اسم الله هستند.» (تفسیر سوره حمد، ص ۱۰۲)

پس هر چه در خود و عالم هستی می بینیم، همه مرتبه ای از هستی و کمال هستند و چون هر کدام با وجود خود نشان می دهند که کمالشان محدود است، نشان می دهند که برخوردار از فقر ذاتی هستند. یعنی در وجود یافتن محتاج کمالی در خارج از وجود خود می باشند و چون حدی برای کمال متصور نیست، ثابت می شود که باید هستی و کمال محضی باشد که در این موجودات متعین شده است. اگر علم هست، پس علیم هست و اگر زیبایی هست، پس جمیل هست و

علم نیز از همین کمالاتی است که خداوند متعال در وجود هر مخلوقی به اندازه ی ظرفیت وجودی اش متجلی و ظاهر کرده است، به ویژه در انسان که به او عقل، شعور، منطق، وحی، اراده و اختیار نیز داده است. لذا فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (البقره، ۲۱) یعنی: او علم همه ی اسما و نشانه های خود را به آدم آموخت - و فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (العلق، ۵)، یعنی: و آنچه انسان نمی دانست را به او آموخت.

انسان به خودش و عالم هستی نگاه می کند و در آنها حیات، علم، زیبایی، قدرت، حکمت، نظم، تکامل و ... می بیند و با عقل و علم مشاهده می کند که کمال آنها قائم به خودشان نمی باشد، چرا که اولاً همه ممکن الوجود هستند و ثانیاً کمال در هر موجودی، حد و تعینی دارد. از سوی دیگر می فهمد که اساساً «هستی و کمال» تعین پذیر نیست و نمی تواند توأم با نیستی و نقص باشد، لذا می فهمد که لابد «هستی و کمال محض» وجود دارد.

البته اگر به خود بنگرد، بیشتر و بیشتر می فهمد، چرا که هر چه در عالم هستی هست، در خود او نیز وجود دارد. لذا در حدیث شریف فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدَ عَرَفَ رَبَّهُ» - هر کس خود را شناخت، به درستی که خدای خود را شناخته است.

شبهه ۲۵: مگر نمی‌گوییم که هر کس از دنیا برود، خوب یا بد اعمالش به همراهش هست، پس تلاوت قرآن، فاتحه، یا خیرات و ... چه فایده‌ای برای مُرده دارد؟ (۱۵ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که هر کس از دنیا می‌رود، خوب یا بد اعتقادات و اعمالش را به همراه دارد. در برزخ از همان توشه‌ای که اندوخته می‌خورد و در قیامت نیز با همان پرونده در پیشگاه حق تعالی جلّ جلاله محشور می‌شود و به او گفته می‌شود که خودت کتاب خودت را بخوانی، برای حساب تو کافی است:

«اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (الاسراء، ۱۴)

ترجمه: کتابت (نوشته شده‌ی آنچه بودی و کردی) را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.

بله، انسان همان است که اعتقاد دارد و عمل می‌کند، پس چه در این دنیا باشد و چه در عوالم دیگر، هر کجا که برود، خودش است که می‌رود، یعنی کتاب عقاید و اعمالش همیشه به همراه اوست. اما به چند نکته نیز باید توجه داشت:

الف - انسان وقتی از دنیا می‌رود، امکان عمل اختیاری از خودش ساقط می‌شود، اما آثار اعمال او همچنان باقیست و قاضی عادل، عمل و اثر عمل را با هم منظور می‌دارد و می‌نویسد، چنانچه فرمود اعمال و آثار آنها را در لوح محفوظ جمع می‌کنم.

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: این ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و هر چه را از پیش فرستاده‌اند و آثارشان را می‌نویسیم، و همه چیز را در لوحی نمایان برشمردیم.

از این رو بسیار توصیه برای «باقیات الصالحات» شده است و از گناهانی که آثار سوء آنها همچنان جاری و ساری است نیز به شدت پرهیز داده شده است. پس نامه‌ی اعمال همچنان تا قیامت باز است. لذا معلوم می‌شود، پس از مرگ، آنچه از دنیا می‌رسد بر میت مرتب می‌گردد، وگرنه باز بودن نامه‌ی اعمال، برای کسی که از دنیا رفته و اختیاری برای عملی ندارد، معنا و مفهومی نخواهد داشت.

ب - فایده‌ی تلاوت قرآن، دعا، زیارت، خیرات و مبرات و صدقات و سایر نیکی‌ها برای مُرده‌ها، مانند فایده‌ی همین کارها برای زنده‌ها می‌باشد.

گاهی انسان کاری می‌کند که به ظاهر طرف مقابلش متنفع می‌شود و چه بسا خودش ضرر کند. مثلاً مقداری پول به مستمند و مستحق کمک می‌کند؛ یا مقداری هزینه کرده و خویشاوندان را به دیدار و صلّه دعوت می‌کند و یا وقت و آبرو و توان می‌گذارد تا به دیگران کمک نماید؛ خب در نگاه ظاهری، پول، توان، کار، اعتبار و ... همه از حساب بذل کننده به حساب طرف مقابل رفته است، پس چه فایده‌ای برای خود او دارد؟ اما به نگاه باطن، همه به نفع خود او بوده است که اولاً اطاعت و عبادت کرده است و ثانیاً مراتب رشد خود را ارتقا داده است و ثالثاً برای فردای خود چیزی اندوخته است.

ج - همین طور است وقتی کسی فاتحه‌ای خیرات مُرده می‌خواند، یا زیارتی به نیابت می‌رود، یا پول و یا غذایی خیر می‌کند. بدیهی است که ظاهراً میت دیگر «اهدنا الصراط المستقیم» ندارد، هزینه هم ندارد و معده برای خوردن نیز ندارد و همه‌ی این کارها خیرش به زنده می‌رسد.

زنده قرآن می‌خواند و مراتب وجودی‌اش بالاتر می‌رود، زنده پول خیرات را می‌گیرد و به رفع مشکلات مادی خود می‌پردازد و زنده غذای خیراتی را می‌خورد و رفع گرسنگی می‌کند، اما چون واسطه‌ی این فیض، همان شخص مُرده بوده است، خیر و اجرش به او نیز می‌رسد. در مثل مانند بسیاری از امور در حال حیات می‌ماند،

آیا اگر کسی به کسی پولی بدهد که برود از طرف او در فلان روستا مدرسه یا مسجدی بسازد و یا غذایی بدهد، خودش و واسطه‌ی اعمال در صواب و ثواب این کارها شریک نشده و فایده نمی‌بینند؟

پس از یک سو، مُرده واسطه‌ی فیض و خیر می‌شود و از سوی دیگر شخص زنده و خیر کننده نیز خودش واسطه‌ی فیض و رحمت الهی به مُرده می‌شود.

مگر غیر از این است که در دعاها، خودمان را واسطه‌ی فیض دیگران قرار می‌دهیم، دعا می‌کنیم که خداوند! پدرم ...، مادرم، همسرم، فرزندم، همسایه‌ام، کشورم، ملت‌م و ...، یعنی به واسطه‌ی بندگی من و دعای من و عبادت من و ...، این فیض را به آنها برسان. برای مردگان نیز چنین است.

ج - مگر نه این است که خداوند متعال، رحمان و رحیم، به واسطه‌ی رضایت پدر، دعای مادر ... یا دیگران، گناهانی بر زندگان و مردگان می‌بخشاید و یا مشکل آنان را مرتفع می‌نماید؟ مگر آن که می‌گوید: خدا پدرت را بیمارزد، زنده نیست؟ یا آن که به لسان اهل عصمت (علیهم‌السلام) می‌گوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ» و خودش و دعایش را واسطه‌ی خیر برای دیگران مرده و زنده نمی‌کند؟ [اینها همه درس و دلیل است، برای کسانی که در وساطت، توسل و شفاعت شک و شبهه دارند].

پس همه‌ی عناصر عالم به هم مرتبط است و این ارتباط بین زنده‌ها و مرده‌ها نیز همچنان باقی است و اعمال همگان آثاری دارد و آثارش باقی می‌ماند و بر دیگران نیز مترتب می‌شود، چه مرده باشند و چه زنده.

از این رو، در آموزه‌های اسلامی به دو اصل مهم «ارتباط» و «اثر» بسیار تأکید شده است. لذا حتی کاشت یا آب دادن به یک درخت یا سیراب نمودن یک حیوان نیز از قلم نمی‌افتد و اثر و ثواب دارد، چون آثارش همچنان باقی می‌ماند و منظور می‌گردد. چنانچه فرمود: اگر انسان فرد بی‌گناهی را بکشد، گویی همه را کشته است و اگر سبب احیای کسی شود، گویی همه را احیا کرده است. اگر کسی سبب بیداری، هوشیاری، علم و هدایت کسی شود، ثوابش از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بیشتر است.

پس ارتباط باقیست، نامه‌ی اعمال باز است، آثار عمل نیز مترتب می‌گردد. لذا به دعای زنده، ثواب خیرات و میرات و نیکی‌ها [که بین زندگان معمول می‌گردد] به از دنیا رفته نیز می‌رسد.

شبهه ۳۶: لطفاً بفرمائید چگونه با ادله عقلی می‌توان یگانگی و توحید ذاتی خدا را ثابت کرد - البته به جز وحدت قوانین؟ (۱۶ اسفند ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وحدت قوانین، سخن از فعل خدا دارد و نه خودِ خدا، هر چند که از راه وحدت قوانین ثابت می‌گردد که عالم هستی یک خالق، مالک، قانونگذار و ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده امور) دارد. فرض دو یا چند خدا، یعنی فرض دو یا چند هستی؛ که معنا و مفهومی ندارد.

توضیح و تشریح:

الف - اساساً وجود «شاید»ی نیست. اگر «وجود»ی باشد، [چه واجب و چه ممکن]، ظهور و تجلی دارد و نشانه‌هایی دارد که با آن شناخته می‌شود. آدم، گیاه، حیوان، آسمان‌ها و هر چه در آنها هست نیز با ظهور نشانه‌هایشان شناخته می‌شوند. خداوند متعال نیز به اسما و صفاتش (نشانه‌ها) پیش شناخته می‌شود، پس اگر خدای دیگری نیز در کار باشد، باید بروز، ظهور، تجلی و نشانه‌هایی داشته باشد تا شناخته شود، اگر در عالم هستی، هیچ نشانه‌ای از خدای دیگری وجود ندارد، معنا ندارد که گفته شود «شاید وجود دارد». شایدها نیز مبتنی بر اصول و منطقی هستند، پس هر گونه «شاید» غیرمنطقی بوده و فقط وهم است.

ب - یک موقع بحث از اصل وجود خدا مطرح است که با دلایل عقلی و نقلی و با تمامی نشانه‌هایش در عالم هستی شناخته می‌شود، اما یک موقع بحث از یکی از اسماء و صفات الهی، مانند: وحدت و یگانگی به میان می‌آید، یعنی اصل وجود شناخته شده و حالا بحث از وحدت یا کثرت آن وجود داریم.

پس اگر اصل وجود خدا اثبات گردید، به خودی خود یگانگی او به اثبات می‌رسد، چرا که خدا یعنی «هستی و کمال محض»؛ یعنی منزّه و سبحان از هر گونه نقص، کاستی و نیستی. لذا وجود خدای دوم یا سوم و ... مستلزم محدودیت همه خدایان می‌گردد و تمامی آنها را از «هستی و کمال محض» بودن خارج می‌نماید و ثابت می‌شود که هیچ کثرت پذیر و دویبت برداری نمی‌تواند خدا باشد.

ب - محدود بودن، به مثابه فقر و نیاز ذاتی است. به عنوان مثال: مرتبه‌ای از کمالاتی چون: علم، قدرت، حکمت، جمال و ... در شما یا هر پدیده‌ی دیگری تجلی یافته است، اما همین خود نشان می‌دهد که فاقد مراتب بالاتر آن کمال هستید و بالتبع به آن نیازمند می‌باشید و آن را باید از «غیر» اخذ نمایید. غیری که خود محدود، نیازمند و فقیر نباشد، بلکه غنی و حمید باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم، همه‌ی شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز و ستوده صفات و افعال است.

هر موجودی که محدود و نیازمند باشد، ذاتاً فقیر است، لذا در اصل پیدایش خود نیز [چون هستی و کمال ذاتی محض نیست]، نیازمند به غیری می‌باشد که به او هستی ببخشد و هر موجودی که در پدید آمدنش نیازمند به غیر باشد، مخلوق است و نه خالق. پس اگر کثرت به ساحت قدس الهی راه یابد، دلیل بر حد و نیاز به غیر خواهد بود و اینها همه از صفات ممکن الوجود و مخلوق است و نه واجب الوجود و خالق (خدا).

ج - خدا [که همان هستی و کمال محض است]، نه جاهل است، نه بی‌کار، نه بی‌حکمت؛ پس خالق است و بر خلق خود نیز مالک، خالق و رازق می‌باشد و آن را ربوبیت می‌کند. حال این خدای دوم فرضی، کجاست؟ چه می‌کند؟ ظهور و بروز و تجلی‌اش کدام است؟ عالمی که مخلوق او باشد کجاست؟ آیا خارج از عالم هستی می‌باشد؟! مالکیت، رزاقیت و ربوبیتش بر چیست و کجاست؟ لذا فرمود: آنچه به غیر از الله را خدا می‌پندارید، نه خالق چیزی هستند و نه مالک چیزی هستند، یعنی خدا نیستند:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا» (الفرقان، ۳)

ترجمه: و به جای خدا معبودهایی گرفتند که چیزی را نمی آفرینند و خود آفریده می شوند و برای خودشان مالک زیان و سودی نیستند، و مالکیتی (تسلطی) بر مرگ و حیات و برانگیختن پس از مرگ ندارند.

د - فرض وجود عالمی به غیر عالم هستی، بی معنا و خطاست، پس اگر خدای دیگری باشد، حتماً باید در این عالم باشد؛ لذا لازم می آید که در این عالم خالقیت، مالکیت و ربوبیت داشته باشد، که در این صورت دخالت و مزاحمت برای خدا یا خدایان دیگر ایجاد می شود و تباهی به وجود می آید.

اگر فرض شود که خدای دیگر و عالم دیگری نیز هست، هم آن خدا و هم عالمش محدود و بالتبع نیازمند به غیر می گردند، هیچ کدام از آنها دارای وجود، علم، قدرت و حکمت محض نخواهند بود. مضافاً بر این که چون فرض عالم دوم موهوم است، فرض خدای دوم و سوم و ...، نیز اوهام است.

از این رو در یک جمله فرمود: فرض خدای دیگر، یعنی تباهی، فساد و نابودی. لذا بدانید که او از داشتن مثل، شریک و همتا و کلیه صفاتی که ویژگی مخلوق و محدود است، منزّه می باشد:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (الأنبياء، ۲۲)

ترجمه: اگر در آسمانها و زمین خدایان دیگری غیر از الله وجود داشت، بی شک هر دو (آسمانها و زمین از نظر حدوث و بقا) فاسد می شدند (تعدد خالق مدبر و مقتدر و مستقل در اراده قبل از آفرینش مانع از اصل خلقت، و پس از آن سبب فساد در بقا می شد). پس منزّه است خداوند صاحب عرش (دارای تسلط تام بر اجزای عالم هستی) از آنچه (مشرکان) توصیف می کنند.

البته دهها دلیل دیگر نیز وجود دارد.

شبهه ۲۷: چرا با اینکه خداوند سرانجام و عاقبت همه ی انسانها و جهان را می داند، دنیا را آفرید؟ و با اینکه می دانیم سرنوشت و تقدیر همه ی ما در دست خداست ولی چیزهایی مثل توبه، آرزو، اراده، دعا، حاجت، نیت و... برای انسان وجود دارد؟ (۲۳ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا باید اگر نمی دانست و علم نداشت خلق می نمود که سؤال می کنیم چرا با وجود آن که می دانست خلق نمود؟

این سؤال و مشابه آن به اشکال متفاوت، از دیرباز مطرح بوده و مباحث بسیاری نیز در متن و حاشیه ی آن مطرح شده است، اما شما برای این که بسیاری از این مسائل به صورت مبنایی برایتان حل شود، به چند نکته دقت فرمایید:

الف - وقتی می گوئیم «چرا خدا با این که می دانست خلق کرد»، به مثابه این است که گمان کنیم «اگر نمی دانست باید خلق می کرد تا بداند، پس حال که می داند، چرا خلق کرده»، در حالی که خداوند متعال علیم و حکیم است و اصلاً «نمی دانست و نمی داند» به او راه ندارد.

مشابه این سؤال، نه تنها راجع به فعل خداوند متعال، بلکه راجع به اهل عصمت (علیهم السلام) نیز به اذهان خطور می کند، مثل: حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اگر می دانست، چرا چنین کرد و امام حسین (علیه السلام) اگر می دانست، چرا چنان کرد؟ گویی که ارزش کار به ندانسته عمل کردن است و اکنون که دانسته عمل کرده اند، جای سؤال و تردید شده است! و حال آن که فعلی از روی علم و حکمت ارزشمند می باشد.

پس این که خداوند متعال می داند که چه کسی بد می کند، دلیل نمی شود که او را خلق نکند - چرا که اولاً «علم» در مرحله ی خلقت است که تجلی یافته و به مرحله ی «معلوم» می رسد و خلقت همه تجلی علم خداست - ثانیاً فقط رفتار بد یا خوب داشتن، تنها حکمت و ثمره ی وجودی یک مخلوق در این چرخه ی حیات نمی باشد. اگر پدران رومی حضرت نرجس خاتون (علیها السلام) که اغلب روحانیون برجسته و برخی نیز قیصر بودند و چه بسا کارهای ناپسندی هم داشته اند، به دنیا نمی آمدند که سلسله ی این نسل به ایشان نمی رسید و اصلاً نرجس خاتونی به دنیا نمی آمد؛ ما از حکمت های خلق چه می دانیم؟ حتی از حکمت های خلقت خودمان نیز چیزی نمی دانیم.

یک حکایت:

می گویند: حضرت موسی (علیه السلام) یا یک نبی دیگری، از سنگلاخی گذر می کرد که سوسک کوچکی (مثل خرماکی) دید، در حکمت خلقت او که ده دقیقه طول می کشد تا یک متر تغییر مسیر دهد تأمل کرد و پرسید: خداوندا! این را برای چه خلق کردی؟ پاسخ آمد: اتفاقاً این جانور سه روز است از من می پرسد: خدایا! موسی را دیگر برای چه خلق کردی؟ چه فایده ای دارد؟

پس در چرخه ی حیات که هر جزء اش با سایر اجزا مرتبط است، نمی شود حکمت خلقت مخلوقات را کاملاً شناخت و برشمرد.

ب - نکته ی دیگر قضا و قدر الهی است که مفهوم آن را نیز درست تشخیص نداده ایم و بالتبع موجب بروز سؤالاتی در ذهن ما شده است. در این خصوص پیش از این مباحث بسیاری مطرح گردید که اگر در بخش جستجو کلمه ی «قضا و قدر» درج و کلیک شود، در اختیار قرار می گیرد. در اینجا همین قدر مختصر اشاره می شود که «قدر» یعنی «اندازه گیری و اندازه ها»، یعنی آب اگر به صد درجه حرارت رسید، به جوش می رسد و اگر چند در برودت زیر صفر قرار گرفت، یخ می زند. اما این قوانین دلیل نمی شود که من مجبور باشم آب را بجوشانم یا به برودت برسانم.

پس اگر گفتند: مقدرات الهی همه در اختیار خداوند متعال است، یعنی قوانین خلقت، علت و معلول، اثر و مؤثر، حرکت و محرک، جاذبه و دافعه و ... را شما خلق نکرده اید، همه مقدرات اوست.

قضا نیز یعنی وقتی همه‌ی مقدرات (اندازه)ها برای پیدایش پدیده‌ای جمع شد، حتماً پدید می‌آید. یعنی اگر همه‌ی علل برای تولد یک نوزاد فراهم شد، حتماً به دنیا می‌آید، اگر همه‌ی علل برای بروز یک تصادف جاده‌ای فراهم شد، حتماً تصادف واقع می‌شود، اگر همه‌ی علل برای شکستن پای کسی در این تصادف فراهم شد، حتماً می‌شکند. نه این که خداوند از قبل نوشته باشد که حتماً باید پای این شخص بشکند.

پس ما هر کاری که می‌کنیم، بیرون از حیطه‌ی قضا و قدر الهی نمی‌باشد، نه این که ما آنچه قبلاً قضا و قدر شده است را اجباراً انجام می‌دهیم.

ج - دقت شود که قضا و قدر الهی، هیچ گاه به جزئیات تعلق نمی‌گیرد، یعنی چنین نیست که قضای الهی به این تعلق گرفته باشد که فلانی حتماً الآن سرما بخورد یا ورشکست شود، بلکه به کلیات تعلق می‌گیرد، یعنی به قوانین. یعنی اگر این فرد اکنون خودش را در معرض ویروس قرار داد، حتماً سرما می‌خورد و اگر در تجارت چنین کرد، نتیجه‌اش ورشکستگی می‌باشد. پس اگر کسی در معرض آلودگی قرار گرفت، به حکم قضای الهی بیمار می‌شود و این می‌شود سرنوشت او در این مقطع یا موضوع. لذا اختیار سلب نشده است.

بخشی از این سرنوشت جبر است، یعنی قانون اثرگذاری ویروس را در بدن، شما خلق نکرده‌اید و بخشی دیگر اختیار است که خود را در معرض ابتلا قرار می‌دهید یا خیر؟

پس نقش آرزو، دعا، تلاش، خودسازی و ... همه در اینجا روشن می‌شود.

د - اما نکته‌ی بعد رابطه‌ی علم خدا با سرنوشت ماست؛ ما گمان می‌کنیم که «علم خدا» فقط به آخر کار تعلق گرفته است، یعنی این که مثلاً می‌میریم یا این که بهشتی هستیم و یا جهنمی؟! بعد می‌پرسیم: حال که او از قبل می‌دانست، تکلیف اختیار چه می‌شود؟

دقت شود که بیان شد «قدر» یعنی اندازه‌گیرهای عالمانه و عادلانه در نظام حکیمانه‌ی الهی. اختیاری که خداوند متعال به نوع بشر اعطا نموده است نیز خودش یکی از نمودها و بخش‌های این «قدر» است و خودش قدر الهی است که ما در برخی از امور قوه‌ی اختیار و انتخاب داشته باشیم، لذا این که او می‌داند من چه چیز را انتخاب می‌کنم، دلیل بر آن نمی‌شود که اختیار از من سلب شده باشد.

خداوند متعال به همه‌ی احوال ما آگاه است، قضا و قدر الهی نیز حاکم بر عالم هستی می‌باشد، لذا او آگاه است که ما را چگونه آفریده، چه شرايطی داریم، چه استعدادهایی داریم و ... او می‌داند که برای هدایت ما به سوی رشد و کمال، به ما عقل، فطرت، شعور، تفکر و از جمله «اختیار» داده است، پیامبر و کتاب و امام نیز داده است، و نیز می‌داند که از این مواهب او، با اختیار خود، چگونه استفاده می‌کنیم؟

شبهه ۲۸: بحث لزوم وجود امام در جامعه چگونه با بحث غیبت قابل جمع است یعنی اگر امامان قبل نیز غایب می شدند و مردم مثل الآن از طریق علما به جواب سؤالات خود می رسیدند چه مشکلی پیش می آمد؟ (دانشجوی حقوق/اصفهان) (۲۷ اسفند ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان طور که در متن سؤال اشاره نمودید، «امامت و لزوم آن» یک مقوله است و «غیبت» مسئله ای دیگر و به همین دلیل امامت با غیبت منافاتی ندارد که قابل جمع نباشند.

در خصوص اصل ضرورت وجود امام و نیز غیبت امام^(ع) به چند نکته ی ضروری باید توجه نمود:

الف - سایر امامان همیشه و برای همگان حاضر و در دسترس نبودند که اکنون این سؤال به ذهن خطور نماید که «امامت با غیبت چگونه قابل جمع است». بدیهی است وقتی که حضرت امیرالمؤمنین^(علیه السلام) در مدینه یا کوفه بودند، همه ی شیعیان ایران یا مصر به ایشان دسترسی نداشتند و برای ایشان در غیبت بودند، یا همچنین وقتی امام رضا^(علیه السلام) در طوس بودند، یا حضرت موسی بن جعفر^(علیه السلام) دائم در زندان بودند و یا امام حسن عسکری^(علیه السلام) که حتی در دیدارها اغلب از پشت پرده با مردم صحبت می کردند تا ارتباط با امام^(ع) بدون این که ببینند [غیبت] را بیاموزند.

ب - اگر به تاریخ دوران حضور امامان در جامعه رجوع کنیم، مشاهده خواهیم کرد که همیشه مردم از طریق رجوع به علما و فقها، پاسخ سؤالات خود را اخذ می کردند و یا اموری چون پرداخت وجوهات و... را رتق و فتق می نمودند و حتی تشکلهای علمی، فرهنگی، تبلیغی و سیاسی را ایجاد و اداره می کردند و این رفتار اختصاص به دوران غیبت امام زمان^(عج) ندارد، لذا همه ی امامان رجوع به علما و فقها را در شرایطی که دسترسی به شخص امام میسر نیست توصیه و تأکید نموده اند.

ج - مقام، شأنیت، جایگاه و مسئولیت امام معصوم^(ع) در نظام خلقت و جامعه ی بشری، صرفاً تفسیر قرآن یا پاسخگویی به سؤالات اعتقادی و شرعی نمی باشد، بلکه امام دو شأن دارد: یکی ولایت و امامت است که در اینجا مردم نقشی در تعیین آن ندارند، چرا که این خداوند است که می داند رسالت خود را کجا قرار دهد و چه کسی را خلیفه الله نماید و این بار سنگین را برعهده ی کدام یک از بندگان قرار دهد.

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (الأنعام، ۱۲۴)

ترجمه: الله عالمترین است که رسالتش را کجا قرار دهد.

یعنی همین. یعنی خداوند متعال برای تعیین «ولی الله»، «خلیفة الله» و «امام»، هیچ نقشی برای رأی مردم و یا به قولی دموکراسی قائل نگردیده است، چرا که «انسان کامل» باید امام باشد و با رأی گیری و اکثریت، کسی کامل نمی گردد و خلیفه باید از سوی مستخلف تعیین و انتخاب گردد و مردم نمی توانند با رأی خود خلیفه ای را بر خداوند متعال تحمیل نمایند.

اما شأن دوم «حکومت» است که تابع همان «ولایت و امامت» می باشد. یعنی چون ولی، امام، الگو، اسوه و مرجعیت تبعیت مردم، امام است، پس حکومت الهی نیز باید از آن او باشد.

در این امر، رأی و خواست مردم شرط است، چرا که حکومت را باید مردم گردن نهند تا محقق گردد. البته نه این که هر چه خواستند همان خوب و حق است، بلکه یعنی هر چه خواستند همان نصیبشان می گردد. پس اگر مردم علی^(علیه السلام) را بخواهند، او حاکم می شود - اگر معاویه یا یزید را بخواهند، او حاکم می شود - اگر فقه و فقاقت را بخواهند اسلام حاکم می شود - و اگر سلطه ی استکبار را بخواهند، فرعون و طاغوت زمان حاکم می شود.

د - غیبت امام^(علیه السلام)، غیبت از «حکومت» است و نه غیبت از «ولایت و امامت». پس امام هست و نقش خود را در چرخه ی هستی ایفا می کند و به وظایف ولایی خود عمل می کند، تا روزی که مردم بیدار و آگاه شوند و حکومت را نیز به او بسپارند.

ه - نظام حکیمانه‌ی خلقت، بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر از نظاماتی است که ما در عالم ماده شناخته‌ایم یا در امور خود تدبیر می‌نماییم. همه چیز بر اساس اصولی حکیمانه خلق و تقدیر (اندازه‌گیری) شده است؛ نظام احسنی است که هیچ خلل یا جدایی و انفکاک‌ی در آن دیده نمی‌شود.

در این نظام، مخلوقات سلسله مراتب وجودی دارند و امور به تناسب این سلسله مراتب اداره می‌شود و امام، یا ولی‌الله یا خلیفه‌الله، محور این نظامات می‌باشد. لذا برای تحقق همه‌ی مقدرات عالم وجود فرمود: **«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»** و این نزول نیز با تشریفات خاصی انجام می‌پذیرد که ملائکه و در پیشاپیش آنها «روح» بر خلیفه‌الله [در هر عصری] نازل شده و تمامی مقدرات الهی را به او تسلیم می‌کنند.

و - دین [چه در بُعد نظری و چه در بُعد عملی]، یعنی همان اعتقادات و شرعیات نیز خارج از این قواعد نمی‌باشد و کاملاً منطبق بر نظام حاکم بر هستی است. پس اگر فرمود: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»** - ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و کرده‌های خود را تباه نکنید (محمد^ص، ۲۳) - و یا اطاعت خود را منوط به اطاعت رسولش نمود و فرمود: **«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»** - هر کس از پیامبر فرمان بُرد در حقیقت خدا را فرمان برده است (النساء، ۸۰)، تعارف و تشریف و یا صرفاً یک نصیحت خیرخواهانه یا حتی یک امر و دستور مستقل نمی‌باشد، بلکه کاملاً منطبق بر نظام آفرینش و قوانین هدایت برای رشد و کمال می‌باشد.

بنابراین اگر فرمود: **«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...»** - همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید (ال عمران، ۱۰۳)، معلوم است که همیشه باید «حبل‌الله» باشد و این حبل‌الله یک واژه‌ی انتزاعی یا مجازی یا تشریفاتی نیست، بلکه باید حتماً ریسمان (حبلی) از جانب خدا باشد که قابل تمسک باشد، مضافاً بر این که قید بر «جَمِيعًا» شده است، یعنی این یک کار و گرایش و اعتصام فردی نیست و فردی آن فایده‌ی لازم را ندارد، بلکه باید جمعی و اجتماعی باشد.

این حبل‌الله، در مقام کلام (تعریف و تبیین) همان قرآن کریم است و در مقام وجود، عینیت و تحقق، همان انسان کامل است، یعنی ولی‌الله، خلیفه‌الله و امام، که باید در هر زمانی باشد.

ه - و نکته‌ی قابل تأمل و تعمق دیگر آن که «پیروی از یک الگو، اسوه و امام» فطری بشر است، چون کامل نیست و عاشق کمال است، همیشه به دنبال کاملی می‌گردد تا از او تبعیت نماید. از این رو در تمامی شئون زندگی خودش، «امام» برمی‌گزیند، خواه امام حق باشد یا امام باطل، لذا ضرورت دارد که خداوند متعال همیشه امام حق را در میان مردم قرار دهد. در آخرت نیز هر کسی با امامش محشور می‌گردد: **«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»** - روزی که همه‌ی انسان‌ها با امامشان فراخوانده می‌شوند (الإسراء، ۷۱)»

پس حبل‌الله یا امام، باید همیشه در جامعه حضور داشته باشد، خواه مردم صورت و قامت او را ببینند یا نبینند، او را بشناسند یا نشناسند، در خط تبعیت از او حرکت کنند یا نکنند و به او معتصم گردند یا نگردند؛ ولی باید باشد تا هدایت تکوینی و تشریحی محقق گردد.

هر چیزی و هر نظامی قلبی دارد، و امام قلب عالم هستی و واسطه‌ی فیض الهی برای اهل زمین و آسمان‌هاست. پس همیشه لازم است که امام زنده در کنار قرآن وجود داشته باشد تا هدایت محقق گردد، لذا فرمود: این دو را باقی می‌گذارم و در کنار هم هستند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. (خطبه‌ی غدیر)

حفظ قرآن کریم و دین نیز نظامات خود را در عالم وجود دارد و صرفاً منوط به آموزش، تبلیغ و پاسخ به سؤالات شرعی نمی‌باشد، و این امور همه بر عهده‌ی امام است.

از این رو ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) دائماً تأکید و تذکر دارند که زمین خدا هیچ گاه از حجّتش خالی نمی‌ماند:

روایت:

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام):

«اللَّهُمَّ بَلِي لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷)

ترجمه: آری خداوند! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند. (آن حجت و امام) یا ظاهر و مشهور و یا ترسان و مستور است

امام موسی بن جعفر (علیه السلام):

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي أَرْضَهُ مَنْ حُجَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، إِمَّا ظَاهِرٌ وَ إِمَّا بَاطِنٌ.» (بحار الانوار ٤١/٤٧)

ترجمه: به درستی که خداوند زمین را از حجتش خالی نمی گذارد، خواه ظاهر باشد یا پنهان.

امام صادق (علیه السلام):

***- حجت خدا پیش از خلق بوده و با خلق نیز هست و بعد از خلق هم باز خواهد بود.**

(اصول کافی، ج ١ / کتاب حجت / ص ٢٥٠)

***- اگر مردم زمین تنها دو کس باشند یکی از آن دو امام است؛ و فرمود: آخرین کسی که بمیرد امام خواهد بود تا کسی بر خدای عزوجل احتجاج نکند که او را بدون حجت وا گذاشته است.» (همان / ص ٢٥٤-٢٥٣)**

جدید - یادداشت سردبیر:

فاطمه (علیها السلام)، فاطمه است و حُبِّ و بغض نسبت به او همچنان باقی و مؤثر است

شبهه ۲۹: در درون اتم پروتون‌هایی وجود دارد که هر وقت می‌خواهند به وجود می‌آیند و نابود می‌شوند که به آن «مکانیک کوانتوم» می‌گویند و قوانین طبیعت نیز به ما می‌آموزد تمام جهان می‌تواند مانند پروتون‌ها به وجود بیاید بلکه برای پیدایش هم نیازمند علت نیستند ... به نظر من، هیچ خدایی وجود ندارد.

(کارشناسی متالوژی/اصفهان) (۲۸ اسفند ۱۳۹۲)

در ادامه‌ی این سؤال آمده است: همچنین هیچ حادثه‌ای منجر به انفجار بزرگ «بیگ بنگ_مهبانگ» نشده است ... هیچ چیز ...؛ «میدان گرانشی» و «جاذبه» در درون سیاه چاله به قدری است که نه تنها «نور»، بلکه «زمان» هم نمی‌تواند از میدان گرانشی آن فرار کند لذا زمان از حرکت باز می‌ایستد. این به این دلیل نیست که ساعت از کار می‌افتد بلکه به این دلیل است که در داخل سیاه چاله «زمان» وجود ندارد ...؛ برای من این به معنای ناممکن بودن وجود خالق است چون زمان برای خالق وجود نداشته است. ما همگی آزاد هستیم تا آنچه را که می‌خواهیم بدست آوریم و به نظر من، هیچ خدایی وجود ندارد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بشر علم را خلق نمی‌کند، بلکه کشف می‌کند، یعنی علمی که در عالم هست را پیدا می‌کند، لذا هر چقدر علم پیشرفت بیشتری در شناخت حقایق عالم هستی کند، نه تنها دلیلی بر نفی وجود خداوند متعال نیست، بلکه دلیل دیگری بر اثبات یقینی است، چرا که «علم» خود نشان از «علیم» دارد.

دانشمندان غربی بر اساس رسالت و تکلیفی که دارند، پس از هر کشف علمی و یا حتی هر نظریه‌ی اثبات نشده‌ای، با ربط و بی‌ربط، بسیار عجولانه و دست‌پاچه، نتیجه می‌گیرند: «پس خدا نیست»، گویی که اگر خدایی باشد، باید فعل (خلق) او غیرعلمی باشد و اگر رابطه‌ای علمی بین اجزای عالم پیدا شد، دلیل بر نفی و تکذیب او می‌شود! به همین دلیل از دستاوردهای علم تجربی نیز نتیجه‌ی فلسفی می‌گیرند و البته نتیجه‌ای غلط.

دقت کنید که هیچ کشف علم تجربی (مادی)، ثابت نمی‌کند که «خدا هست یا نیست»، مگر آن که از آن کشف استنتاج عقلی (فلسفی) صورت بگیرد.

الف - حال به همین جمله «پروتون‌هایی وجود دارد که هر وقت می‌خواهند به وجود می‌آیند و نابود می‌شوند» دقت نمایید؛ این پروتون‌ها قبل از پیدایش کجا هستند که هر وقت اراده می‌کنند و می‌خواهند به وجود می‌آیند؟ مگر می‌شود موجودی قبل از به وجود آمدن، اراده کند؟! مگر نیستی و عدم، خواست یا اراده دارد؟!!

ب - کجای قوانین طبیعت به انسان آموخته است که نیازی به «علت» وجود ندارد؟! مگر در طبیعت عنصری به عنوان قوانین عقلی و فلسفی وجود دارد؟ پس فلسفه و عقلانیت که چنین حکمی ندارد، اما با علم تجربی، کدام عنصر بی‌علتی یافته‌اند که به آن استناد عقلی می‌نمایند؟

ج - اگر دقت کنید، برای این که اثبات کنند «پیدایش علتی نمی‌خواهد» نیز ناچارند «علتی» را بیان نمایند. یعنی برای نفی و تکذیب علت نیز ناچارند به علت متوسل شوند. بعد می‌گویند: رابطه‌ی علیت وجود ندارد یا این یکی استثنائاً علت نمی‌خواهد؟ آخر این چه حرفی است؟!!

د - شعار غیرعلمی «هیچ حادثه‌ای منجر به انفجار بزرگ [بیگ بنگ - مهبانگ] نشده است» را متصور شوید. عالم هستی وجود نداشت، یعنی عدم محض که حتی به تصور نمی‌آید، چرا که نیستی قابل تصور نیست و فقط هستی متصور می‌شود. حال می‌پرسیم: انفجار در عدم یعنی چه که حالا علت داشته باشد یا نداشته باشد؟ مگر در عدم انفجار رخ می‌دهد، مگر نیستی با نیستی تصادفی دارد؟ آن هم تصادفی که منجر به پیدایش هستی شود؟! آیا این شعائر غیرعقلی و غیرعلمی نیست؟ اینها حتی نظریه هم نیست، بلکه فقط شعار است که برای تغذیه‌ی تبلیغاتی بیان می‌شود، وگرنه خودشان نیز قبول ندارند.

دقت نمایید که برای اثبات این که «علت نمی‌خواهد» نیز مجبورند به ذکر «علل» متوسل گردند. آیا می‌شود انسان عاقل، علتی را بر نفی ضرورت علیت بیان نماید؟

و - قصه هستی را از «میدان گرانشی و سیاه چاله» آغاز می‌کنند، در واقع در نظر آنان عالم هستی، همان کهنه کتابی است که اول و آخرش افتاده است. بالاخره چیزی باید باشد که در آن میدان گرانشی به وجود آید، فضایی و آسمانی باید باشد که در آن کهکشان‌ها و حرکت وجود داشته باشند تا سیاه چاله به وجود آید.

می‌گویند: در دورن سیاه‌چاله زمان محبوس می‌شود و از بین می‌رود، بعد نتیجه می‌گیرند: «پس خدا نیست!» آخر چه ربطی دارد؟ آیا زمان به داخل سیاه چاله رفته، محبوس شده و سپس نابود می‌شود و یا اصلاً وارد نشده است؟ اصلاً زمان یعنی چه؟ مگر زمان ساعت است؟ زمان یعنی «تقدم و تأخر»، حال آیا در فعل و انفعالات سیاه چاله هیچ تقدم و تأخری وجود ندارد؟ مضافاً بر این که نفهمیده‌اند اگر زمان بر خدای پدید آورنده پیشی داشته باشد، اولاً همان زمان، به وجود آورنده‌ی دیگری لازم دارد و ثانیاً آن خدایی که «قبل، بعد و زمان» به او راه داشته باشد، خودش پدیده است و نه پدید آورنده. پس چگونه از فرض حبس یا نابودی زمان، نتیجه می‌گیرند که «پس خدایی وجود ندارد»؟!

ز - بدیهی است اگر عالم خلقت بر اساس نظامی علیمانه و حکیمانه استوار نبود و قوانینی چون «علت و معلول» - «حادث و محدث» - «حرکت و محرک» - «نظم و ناظم» ... و بالاخره «پدیده و پدیدآورنده» بر آن حاکم نبود، نه تنها هیچ علمی قابل کشف و اثبات نبود، بلکه اساساً حیاتی وجود نداشت که در آن انسانی نیز باشد و تلاش در شناخت آن نماید.

بحث ما در اینجا اثبات وجود خدا نیست، بلکه این است که متذکر شویم، با تبعیت از غربی‌ها، ذهن خود را عادت ندهیم تا با هر کشف علمی، زود نتیجه بگیرد «پس خدا نیست»! این نوع نتیجه‌گیری، نه عقلانی است و نه علمی، بلکه فقط هوای نفس است.

این که بگویند: زمین گرد است، پس خدا نیست - زمین به دور خورشید می‌چرخد، پس خدا نسیت - در درون اتم پروتون وجود دارد، پس خدا نیست - انسان توانست مقدار محدودی آسمان اول و برخی از کهکشان‌ها، ستارگان و سیاه چاله‌ها را بشناسد، پس خدا نیست - ما فهمیدیم ترکیبات خون چیست و یا سلسله اعصاب انسان و مغز چگونه کار می‌کند و ...، پس خدا نیست؛ هیچ منطقی ندارد، چه رسد به این که بوی عقلانیت یا علم تجربی دهد.

همین که از هر یافته‌ای نتیجه می‌گیرند: «پس خدا نیست»، یعنی به ضرورت قانون رابطه‌ی «علیت» اذعان دارند، نتیجه‌ی [غلط] بیان شده را «معلول» و یافته‌ی علمی را «علت» برمی‌شمرند. اگر رابطه‌ی علت و معلوم و نظم حاکم علمی در عالم هستی نباشد، هیچ یافته‌ای قابل اثبات نمی‌باشد.

چگونه بشر می‌تواند بگوید: ویروس سبب (علت) و بیماری (معلول) است و سپس بگوید: هیچ ضرورتی برای علت و معلول وجود ندارد و یا تا یک جایی وجود دارد و بیش از آن وجود ندارد؛ برای اثبات این نظریه‌ی غلط نیز باید اقامه‌ی دلیل کنند، یعنی علت و معلول را وسط بکشند.

و البته «علت و معلول» نیز فقط یک لفظ یا واژه نیست، بلکه یک رابطه‌ی قانونمند است که بطلان دور و تسلسل را نیز به اثبات می‌رساند.

از این رو عزیزان و به ویژه جوانان، دقت داشته باشند که تا دو تا کتاب می‌خوانند و یا با دو کشف علمی مواجه می‌شوند و یا با نظریه‌ای آشنا می‌شوند، زود نتیجه نگیرند: «پس خدا نیست».

شبهه ۲۰: ضرورت عبادت چیست؟ آیا اگر کسی عبادت نکند، مورد غضب خداوند قرار می‌گیرد و به جهنم می‌رود؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، آیا چنین عکس‌العملی از طرف خداوند منطقی و عادلانه است؟ (فوق لیسانس/تهران) (۳ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از بیان پاسخ، باید به یک نکته‌ی بسیار مهم در مورد «عدل خدا» توجه نمود: گاه افرادی نسبت به خداوند متعال جاهلند و تکذیب و انکار می‌کنند و یا به تعبیر دیگری «کافر» هستند، خُب این یک مقوله‌ی جداگانه‌ای است، اما یک موقع مدعی می‌شوند که خدا را قبول دارند، اما «عدل» او را زیر سؤال می‌برند؛ این جای تأمل دارد(!؟) چرا که عدل یعنی: قرار دادن هر چیزی در جای خود و مقابل ظلم قرار دارد. حال آیا گمان دارند که خدا هست، اما [العیاذ بالله] ظالم است؟! و حال آن که خدا، هستی و کمال محض است و نقص و نیستی و کاستی به او راه ندارد و ظلم نیز از جهل و نیاز است.

پس دقت کنیم، هر سؤال یا شبهه‌ای که داریم، به راحتی مطرح کنیم، اما خودمان متوجه باشیم که زود «عدل» خدا را زیر سؤال نبریم و نپرسیم: «آیا خدا عادل است و یا این فعل او با عدل منافات ندارد؟!».

البته برخی نیز سعی دارند بگویند: خدا عادل است، این فعل نیز با عدل او منافات دارد، پس این اخبار دروغ است! می‌خواهند ناخودآگاه القا کنند که «عدل الهی»، یعنی هیچ نتیجه و پاداش و عقابی نباید وجود داشته باشد و هر کس هر راهی رفت و هر کاری کرد، به سعادت برسد! آیا این عدل است؟!.

الف - فلسفه، یا در واقع حکمت عبادت، بسیار گسترده است، تا آنجا که فرمود: جن و انس را خلق نکردم، مگر برای عبادت «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، در حالی که می‌دانیم خداوند متعال غنی و حمید است و به هیچ چیز و از جمله به عبادت بندگانش نیازی ندارد. لذا روشن می‌شود که پس فایده‌ی عبادت، به عبد برمی‌گردد.

خداوند کریم، انسان را خلق کرد تا او را مشمول لطف، کرم و پاداشش قرار دهد، اما برخورداری از هر کمالی، مستلزم برخورداری از ظرفیت اخذ و پذیرش آن است که با «عبادت» محقق می‌گردد.

ب - عبادت، یعنی بندگی و بندگی نیز یعنی وابستگی محض.

شخص یا چیزی را که انسان هدف والا و نهایی خود فرض کند، همه‌ی اهداف خود را زیرمجموعه، تابع و در راستای آن قرار دهد، بالنتج بدان سو رهسپار گردد، إله و معبود انسان می‌گردد. معشوقی می‌شود که انسان به او وابستگی محض پیدا می‌کند و تلاش می‌کند تا به دیدار و وصال او نایل گردد. به این تلاش در شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی می‌گویند: «عبادت معبود». لذا فرمود: انسان را خلق نکردم که دیگران و مخلوقاتی چون خود را معبود گیرد و یا بندگی ابلیس یا هوای نفس خود را بکند، بلکه خلق کردم تا من را معبود خود بگیرد، تا رشد کند و ارزش افزوده (پاداش) پیدا کند. پس حکمت عبادت، همان تکامل و ارزش افزوده است.

ج - نظام خلقت، بر اساس نظمی عالمانه و حکیمانه استوار می‌باشد. نظم، رابطه‌ی معقول و منطقی بین اجزای یک مجموعه برای رسیدن به هدفی واحد، مشخص و معین است و این نظم پیچیده، همان گونه که بر عالم ماده حاکم است، بر سایر عوالم نیز حاکم می‌باشد.

عبادت، قرار گرفتن در این نظم و منظم شدن است، نظمی منطبق با نظم عالم هستی که رو به سوی او دارد.

پس اگر بر اساس این نظم علیمانه و حکیمانه، از ویژگی‌های آتش سوزاندگی باشد و از ویژگی‌های پوست و گوشت، سوختن باشد؛ کسی که دستش را بر آتش می‌برد و می‌سوزد، حق ندارد که نظم عالم و سپس عدل خدا را زیر سؤال ببرد.

د - موقعیت انسان در این عالم، در مَثَل مانند کسی است که در نقطه‌ی صفر مرزی قرار گرفته است، البته با سرمایه‌ها و امکانات گسترده‌ای که از جمله‌ی آنها: روح، روان، بدن، عقل، شعور، منطق، اختیار، اراده، الهام، وحی (کتاب) و امام و پشیوا (راهنما) می‌باشد.

او می‌تواند از تمامی این امکانات به خوبی استفاده کند و در مسیر رشد صعود کند و تا اعلا علیین بالا رود و می‌تواند برعکس مسیر سقوط را تا اسفل السافلین ببیند.

نقطه‌ی اوج صعود او «نور» است و نقطه‌ی اوج هبوط او نیز «نار» است. و این عین نظم و عدل حکیمانه است.

اگر هدف والایش، إله‌اش، معبودش و ربّش، «الله جل جلاله» شد و بندگی (عبادت) او را نمود، توسط او به سوی نور هدایت می‌شود و اگر طواغیت (از مسیر خارج شدگان و طغیان کنندگان) را إله، رب، معبود و ولیّ خود گرفت و عبد آنان شد، خود نیز از مسیر حق، صراط مستقیم و طریق کمال، خارج می‌شود و توسط آنان به سوی تاریکی‌های آتش کشانده می‌شود:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند سرور (ولی و سرپرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد و [ولی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان عصیانگران] = طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند؛ آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند.

ه - عبادت، نماز و روزه و حجاب و جهاد نیست، بلکه وابستگی و بندگی است و این امور، ملزومات عبادت و بندگی می‌باشند.

عبادت، باور، اعتقاد، ایمان و عمل هدفدار و با اخلاص است که در معرفت و اطاعت مخلصانه متجلی و محقق می‌گردد و بدیهی است که انسان به همان هدف و نتیجه‌ای می‌رسد که در آن جهت تلاش و حرکت کرده است، خواه نور باشد یا نار.

خداوند متعال به بشر «اختیار و اراده و انتخاب» را موهبت نمود و بدین سبب او را افضل و اکمل مخلوقات خواند، و البته ضمن عقل، شعور، علم و الهام، او را با وحی، معلم و مربی و امام، هدایت نمود تا از آتش دور شود و به کمال و فلاح نزدیک گردد، و فرمود:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

پس اگر کسی به رغم این همه نعمت و موهبت و امکانات، تصمیم گرفت به سوی آتش رود، نباید عدل خدا را زیر سؤال ببرد. مثل این است که کسی عمداً زهر یا اسید بنوشد، یا شراب بنوشد، یا مواد مخدر مصرف کند یا ... و سپس نظام خلقت و عدل آن را زیر سؤال برد که چرا دورن مرا پوساند و سوزاند و مرا به هلاکت کشاند؟ او خودش از مسیر قسط و عدل خارج شده و به خودش ظلم کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، ۴۴)

ترجمه: خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند لیکن مردم خود بر خویشان ستم می‌کنند.